

# عقاب



ارگان تئوریک - سیاسی سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان

Political & Theoretical Organ of Marxist-Leninist Organization of Afghanistan (M.L.O.A.)

قوس ۱۳۹۱ ( دسامبر ۲۰۱۲ )

سال دوم

شماره ششم

درین شماره می خوانید :

- سر مقاله..... صفحه (۱)
- په افغانستان کی د ملی وحدت او د ملیتونو... صفحه (۶)
- گسترش فقر و بیکاری زاده روند انباشت.. صفحه (۱۰)
- جذر و مد شعری از زنده یاد سرمد..... صفحه (۱۲)
- سلسله دروس آموزشی: درس شماره ۴.... صفحه (۱۳)
- صفحه قطعنامه ایکور..... صفحه (۱۷)
- پیام ارسالی..... صفحه (۱۸)
- پیام ارسالی به انگلیسی..... صفحه (۱۹)

## تجاوز ششم جدی ۱۳۵۸

### عوامل و ریشه های اجتماعی - تاریخی آن

در تاریخ پر از فراز و نشیب کشور ما افغانستان روزها و مقاطع مهمی ثبت شده که پیامد ها و اثرات تعیین کننده ئی از خود بجا گذاشته است. این روزها و مقاطع بعضاً به عنوان افتخار تاریخ ثبت شده اند و بعضاً هم روزهای و مقاطعی چنان اثرات جانگداز، خونین و تباہ کنی بر جای گذاشته اند که ننگ تاریخ شمرده شده و اثرات و پیامد های شوم آنها را نسل ها هم جبران کرده نمی توانند. ششم جدی - روز تجاوز مسلحانه سوسیال امپریالیسم شوروی به افغانستان - یکی از همین لکه های ننگین تاریخ افغانستان به حساب میآید که از اژدها و پیامد های نکبتبار آن سی و سه سال است از سراپای پیکر مظلوم کشور و مردم ما خون و رنج فوران میکند. در رابطه به این روز چیزهایی گفته و نوشته شده که به هیچ وجه کافی نیست و باید زوایای مختلف این فاجعه، که زاینده کلیه فجایع اخیر به شمول تجاوز همانندش در هفتم اکتوبر ۲۰۰۱م توسط امپریالیسم خونخوار امریکا و متحدانش به کشور ما است، بیشتر گشوده شود تا نسل های بعدی عوامل اصلی و بنیادی بد بختی را بشناسند و با مبارزه علیه آن از تکرار چنین حوادث شوم و خونبار جلو بگیرند. ما در اینجا میکوشیم در حد توش مان عوامل اجتماعی - تاریخی این تجاوز را در افغانستان و منطقه به عنوان زمینه مساعد تجاوز؛

و در شوروی به عنوان عامل تجاوزگری، در سطح یک مقاله کوچک بشکافیم:

### ۱- در افغانستان:

به نظر ما سیستم اجتماعی- اقتصادی نیمه فئودالی- نیمه مستعمره حاکم در افغانستان، قبل از کودتای منحوس ثور ۱۳۵۷ ش، خود زمینه و زمینه ساز هر گونه مداخله و تجاوزی به افغانستان بوده است. فئودالیسم از نظر تاریخی محتضر مسلط بر جامعه برای بقایش به تکیه و تقلای رنگارنگ دست زد و نتیجه اش همان شد که دیدیم. برای روشن شدن بهتر مسئله به قدری واپس نگری نیاز است تا به ریشه موضوع پی ببریم:

فئودالیسم زلویی است خونخوار که از قرن‌ها بر شاهرگهای جامعه ما افغانستان چسبیده و با حرص و ولع و اشتعائی پایان نا پذیر خون خلهای ما را مکیده است. نظام شاهی، قشر محفظه و پاسدار این زالو بود تا آنرا مصنون از گزند نگهدارد و زمینه های مساعد بلعیدن هرچه بیشتر اغذیه اش را که خون مردم بود، فراهم می ساخت. علاوه با اعمال وزنه های سنگین و فشار عظیم از جابجائی ارگانسیم جلو میگرفت تا جوگ خون آشام از نقطه حساس فرو نغلطد. با اینحال حرکت ارگانسیم سد ناپذیر است و جامعه خواهی خواهی سوی اراده زورمندان راهی روند تکاملی اش میشود. سیستم فئودالی- موناشری(سلطنتی) حاکم سد رشد نیروهای مولده شده و مناسباتی را گسترده بود که راه تکامل طبیعی نیروهای مولده را با دیواری خارا ئین می بست و دیگر این مناسبات با کرکتر تکاملی جامعه در تضاد بود. سطح تولید جامعه فروکش میکرد، فئودال برای اکمال سودش بهره را بلند برده و شکل ظالمانه تر بهره کشی را اعمال میکرد. دهقان که زیر این بار سنگین خورد و خمیر شده بود به ترک روستا مجبور میشد. چون در شهرهای افغانستان نیز با رکود تولید قدرت جذب این همه نیروی کار وجود نداشت، اجباراً به صد ها هزار انسان برای کاریابی رهسپار کشورهای همجوار مانند ایران، کشور های عربی و... میگشتند.

از جانبی نطفه هائی از نیروهای مولد جدید و مناسبات تولیدی نوین حسب ناموس تکامل در بطن جامعه ما افغانستان پا گرفته و آنرا آبستن شیوه تولیدی متکاملتری ساخته بود. هسته های وسایل تولید سرمایه داری (تعداد کمی کارگاه، کارخانه، معادن و...) ایجاد شده و نیروی کار آن یعنی پرولتاریای جوان (صنعتی، نیمه صنعتی و کشاورزی) زیر دندانه های خرد کننده چرخ ماشین به کار میرفت که مشترکاً نیروی مولده جدید را میساخت. نوع ویژه مناسبات تولیدی نیز قد بلندک داشت که در آن "استثمار آزاد" حکم میراند. اما آنچه در این میان ویژه گی دارد اینست که جانب دیگر مسئله که بورژوازی است، با پای در میانی سیستم جهانی سرمایه داری - امپریالیستی؛ مولود طبیعی جامعه ما افغانستان نبود، بلکه حرامزاده ای بود که از مزاجت نامیمون غول جهانی امپریالیسم با عجزه پیر فئودالیسم بومی در نتیجه تجاوز به حمله پاک میهن ما به وجود آمده و بورژوازی کمپرادورش مینامند. این بورژوازی زائده، از بورژوازی آزاد که عمدتاً در اروپا زاده شد کاملاً متفاوت بوده و مانند او اساساً رقیب انقلابی و پیشتاز فئودالیسم نیست، بلعکس در کنار فئودالیسم و در جهت تحکیم آن، با قید شرکت در نطع چرکین استعماری اش حرکت میکنند. این اتحاد نامقدس فشار و ظلم را بر گرده ملت مظلوم افغانستان مضاعف میساخت و در عین حال جریان رشد نیرو های مولده کشور را سد شده و سرمایه نو پای ملی کشور را نیز به انهدام و انحراف می کشانید. نظام حاکم بر افغانستان که به حیث آله تحمیل ستمگری بومی و وسیله ستمگستری سرمایه انحصاری خارجی(امپریالیسم) عمل میکرد، نظام فئودال- بورژوائی موناشری (نیمه فئودالی- نیمه مستعمره شاهی) و دولت آن فئودال- کمپرادوری بود.

در این سیستم منحوس دو تضاد اساسی کاملاً مشهود بود؛ تضاد خلق- به ویژه دهقانان- با فئودالیسم و تضاد کار و سرمایه که به شکل تضاد خلق - به ویژه پرولتاریا- با امپریالیسم (نماینده اش بورژوازی کمپرادور) تجسم می یافت. در چنین شرایط عینی، جامعه خواستار انقلاب دموکراتیک و ملی به رهبری پرولتاریا بود که مضمون اصلی آن دموکراتیک (حل مسئله ارضی) و همپای آن کوتاه کردن دست غارتگر امپریالیسم از کشور و منابع آن(مسأله ملی) محسوب میشد.

افغانستان از نظر عینی آبستن چنین انقلابی بود که طبعاً گور فئودالیسم و امپریالیسم را میکند. ولی متأسفانه شرایط ذهنی انقلاب مساعد نبود، پیش آهنگ سیاسی طبقات انقلابی- به ویژه پرولتاریا- تولد نشده بود و خود آگاهی انقلابی نمی توانست وجود داشته باشد. مع الوصف شرایط عینی فشار خارج از حدی اعمال میکرد و به تبع آن جنبش دموکراتیک هم در دهه چهل با فریاد و اعتراض پا به عرصه وجود گذاشت و میرفت تا شرایط ذهنی را مساعد سازد. این جنبش، به ویژه از سالهای ۱۳۴۷ش تحرکات و تظاهرات بزرگ اعتراضی را در سرتاسر افغانستان علیه نظام حاکم سازماندهی کرد که لوزه براندام فرتوت آن انداخت و سرکوب وحشیانه و بند و زندان رژیم نیز نتوانست جلو آنرا بگیرد. در چنین حالتی است که طبقات حاکم برای پیشگیری از حوادث احتمالی نابود کننده شان دست به ریفورم از بالا زدند و کودتای داوود را به همیاری سوسیال امپریالیسم و عوامل مزدور بومی اش (حزب پرچم و خلق) سر و صورت دادند.

قبل از کودتای داوود زمینه سازی های آن به وضوح به چشم می خورد، سخنرانی های عده از وکلای شورا و سناتوران همان وقت در تعریف و تمجید سیاست ها و شخصیت سردار محمد داوود و حلقه کردن تمام مشکلات و بحرانهای اقتصادی- اجتماعی و سیاسی در ده سال دوره انتقالی و حکومت غیر خاندانی (روزنامه های مثل کاروان و جریده شورا) نمونه آنست. تغییر موضع صد و هشتاد درجه ئی سیاست بعضی از نشرات وقت مانند "کاروان" و حتی جراید دولتی از جانب امپریالیسم غرب و پیمان ناتو به سود سوسیال امپریالیسم شوروی و پیمان ورشو و....

اینها همه مانورهای سیاسی برای سروری کردن و مساعد ساختن اذهان بود که میشود آنرا تدارک سیاسی- اجتماعی کودتای ۲۶ سرطان ۱۳۵۲ش توسط بخشی از هیئت حاکمه کشور در تبانی با سوسیال امپریالیسم شوروی نامید. عمده ترین تغییر محسوس کودتای سردار داوود را میتوان عقب نشینی فئودالیسم به سود امپریالیسم (بویژه سوسیال امپریالیسم) خواند که ترکیب قدرت را از فئودال- کمپرادوری، به کمپرادور- فئودالی(بورژوازی دلال عمدتاً وابسته به سرمایه بوروکراتیک روسی دست بالا یافت) جابجا کرد. سردار داوود برای گرفتن چهره سوی خاندانی ریزه خواران خویش، گرداندگان حزب خلق- به ویژه جناح پرچم- را نیز کنار دسترخوان قدرت نشاند تا انقلابی نمائی کند و کنند. ترتیب بیانیه "خطاب به مردم" به عنوان

اولین اعلامیه جمهوری کودتا، با جملات قلمبه سلمبه انقلابی برای داوود خان توسط چاکر خانه زاده ببرک کارمل، اوج این "انقلابی" نمائی است. در سرآغاز رژیم جمهوری سرداری داوود، از آنجائیکه مردم عمیقاً از رژیم شاهمی تنفر داشتند، با خوشبینی احساسی رژیم تازه اعلان شده را بدرقه نمودند و تا مدتی هم در سکوت توأم با خوشبینی بسر بردند که میتوان گفت در این فرصت رژیم در جهت استقرار وضع سیاسی خود سیر میکرد. ولی این رژیم با پایه اجتماعی یا زیرساخت طبقاتی کمپرادوری- فئودالی اش و با رنگ پذیری از تضادهای درونی طبقات حاکم و شتاب گیری تبارز انتاگونیسیم در تضاد بین طبقات حاکم از یک سو و خلعهای ستمکش قرنهای در بند کشور ما از سوی دیگر، رعشه بر اندام فرتوت رژیم کودتا افتاد و از این به بعد وضع ناپایدار سیاسی مشخصه تمام دوران حکومت داوودی بود. از نظر اجتماعی مردم خیلی به زودی پرتگاه هولناک جمهوری قلابی و پهنا و درازای ناگرامند بین خود و رژیم را دریافتند. جریان عمل نیز گواه بر آن بود که رژیم قادر نیست اوضاع نابسامان کشور را که در آن قحطی، گرسنگی، بیکاری، بی سرپناهی، برهنگی، نبود امکانات صحی، کمبود و نقص زیرساختهای آموزشی، فقدان رشد فرهنگی و... بیداد میکرد و همه محصول شیوه تولید حاکم و مناسبات تولیدی تاریخ زده و مسلط بر جامعه بود، سر و سامان دهد و کماکان در پی تأمین منافع حکام و تاراج هستی مردم بود. لذا مرحله سکوت توأم با خوشبینی مردم به بدبینی و ناراضیتهای بدل شد و رژیم از مردم بیشتر فاصله گرفته و منفرد گردید.

رژیم داوود که از تزلزل خود آگاه بود، به سیاست ترور و اختناق و تکیه بر سر نیزه پناه برد، جنبش دموکراتیک را سرکوب کرده و هرگونه اعتصاب و تظاهرات را ممنوع ساخت. در تقابل آن به تقویت اردو(ارتش) دست زد و اردو را به "حزب غورخنگ ملی" کشاند، و شعار "خدا یکی، حزب یکی، رهبر یکی" را با نفی همه چیز و همه کس به زور اعمال می کرد.

منسوبین حزب پرچم و خلق که به شناگویی "قائد ملی شان" و تمجید "انقلاب ملی و دموکراتیک" اش گلو پاره میکردند و ته مانده های خوان ارباب مدهوش شان کرده بود، ابتدا به دستور ارباب روسی شعار "در راه استحکام دولت" را مطرح کردند و انحلال حزب خویش را نیز اعلام نمودند؛ ولی دیری نگذشت که درماندگی داوود در حل مشکلات فراگیر اجتماعی و پی بردن به نیرنگ های "پرچمی ها" و برنامه های آزمندانه و توسعه طلبانه زمامداران کرملن و همزمان با آن تصادم منافع سوسیال امپریالیسم و امپریالیسم در منطقه، داوود قلدر را بر آن داشت تا به این حزب خود فروخته چنگ و دندان نشان دهد و سگان پاسانش را از نواله دور کند، تا حدی که بر او هم پارس کنند. تضادهای درون جامعه شدتی اوجگیر داشت و حل ریفورمستی حتی مسکنی برای آن دردهای مزمن هم نمیشد. رژیم داوود وامانده و درمانده شده، علیرغم شعار "سگریت امریکائی، کبریت روسی" اش، با شتاب دم افزونی به جانب غرب و ارتجاع منطقه می لولید. شاه ایران و انورالسادات رئیس جمهور مصر و پادشاه عربستان سعودی که هر سه چاکران گوش به فرمان امپریالیسم امریکا در منطقه بودند، دست یاری به طرف داوود دراز کرده و وعده میلیونها دالر کمک برایش دادند. داوود نیز با سفرهایش به این ممالک تمایل امریکائی اش را متبازتر ساخت. چنین چیزی معنایش رسیدن پای امریکا تا مرز ستراتیژیک شوروی بود که برای روسها غیر قابل تحمل گشت.

با اینحال سوسیال امپریالیسم شوروی که دل گند آلودش را به تار خام تنیده دیوانه و مست (داوود و ببرک) بسته بود، تار را گسسته و دل را شکسته میدید. معذالک قلاده نواله خواران مقرب ترش (حزب خلق و پرچم) را کشیده و با چنگ و دندان مصنوعی آهنین به جان کفتار لاشخوار پیر و بی دندان حمله ور شده و آنرا از هم درید و رژیم رسواتر از پیش، یعنی رژیم کودتائی ثور را عرضه بازار حاکمیت کشور ما کرد و فاجعه عظیم تر را به بار آورد. هفتم ثور، روز جلوس خلقی- پرچمی ها بر اریکه قدرت پوشالی به دست روسها، سرآغاز تجاوز سوسیال امپریالیسم شوروی به کشور ما است که به قول خود پرچمی ها مرحله تکاملی آن ششم جدی ۱۳۵۸ش یا همان هجوم وحشیانه ارتش اشغالگر شان به افغانستان است.

## ۲- زمینه های منطقه ئی و جهانی این تجاوز و توسعه جوئی:

در عرصه جهانی نیز زمینه چنین تجاوزی مساعد به نظر میخورد، چون این درست مصادف با فرصتی است که در سطح بین المللی، به ویژه در سطح منطقه امپریالیسم غرب - در رأس امریکا- در گیر بحرانها همه جانبه است. ایران که پایگاه امریکا و ژاندارم محافظ منافعش در منطقه بود، علیرغم بلند پروازی های شاه، در آتش سوزان انقلاب مردم در گداز است و امریکا را پیاپی ضربت میزند که دیگر راه فرارش را نمی یابد، چه جای اینکه در همین منطقه خود را به مسائل افغانستان طرف مستقیم روسها بسازد.

در پاکستان نیز تضادهای درونی جامعه اوجگی است و ریفورم ها و کودتاها در پی فروکش این تضادها تلاش میکنند؛ تا آنجا که ذوالفقارعلی بوتو سردمدار به اصطلاح دموکراسی همان مقطع پاکستان را به حلقه دار می سپرند. غرب تا هنوز از این وضع نامطمئن نیز نمیتواند جهت دستبرد به مسئله افغانستان سود ببرد.

زمامداران جدید چین هم که به تازه گی آشکارا از مشی انقلابی مائوتسه دون عدول کرده، درگیر جنگ تصرف قدرت در درون خویش بوده اند. باند رویزیونیست "دینگ سیائو پینگ" حریفانش را زیر شلاق کشیده و تا زندان و کشتارگاه میکشید و فرصتی برای دست اندرکاری و حتی همکاری با غرب را در رابطه به مسئله افغانستان نمی یافت.

از جانب دیگر امریالیسم امریکا که بعد از شکست مفتضحانه در هندوچین- به ویژه در برابر جنگ توده ها در ویتنام- در حال عقب نشینی بود، اینجا و آنجا را به امپریالیسم نوحاسته شوروی تخلیه میکرد. بناء، طبیعی است که مجموع این عوامل و زمینه ها شرایط مساعدی را برای دولت سوسیال امپریالیست شوروی در راستای قدرت نمائی در افغانستان و گشایش توسعه طلبانه به سوی جنوب مهیا میساخت. تزاران نوین کرملن نشین نیز از این وضعیت جهانی و ضعف رقبای غربی، استفاده کرده و در اولین گام عملی شان به افغانستان کودتای ننگین هفت ثور ۱۳۵۷ش را راه میاندازند.

کودتا گران بیمقدار "ثوری" بنابر سرشت ضد دموکراتیک و ضد انقلابی شان از همان ماه عسل قدرت پوشالی شان به جان مردم افتیده و دست به تصفیه حساب های عقده مندا نه زدند و با برخورد های خشن و غیر انسانی شان نفرت مردم را نسبت به خود و نظام شان برانگیختند. از سوی دیگر چون بنا بر ماهیت غلیظ ضد ملی و ارتجاعی شان اصولاً قادر به حل تضادهای جامعه نبودند، منافع شان با تمام طبقات اجتماعی، اعم از کارگر و

دهقان و خورده مالک؛ و از زاویه معینی با بخش هائی از حاکمیت های قبلی و گروه های متعلق آن در تضاد و تناقض قرار میگرفت، و به تنهائی در برابر کل جامعه می ایستادند. این امر خواهی نخواهی مقاومت عمومی در برابر شانرا، هرچند با انگیزه های متفاوت، ایجاد میکرد و "توریان" را زیر ضربت همگانی مردم می انداخت. زور، نیرنگ، زندان، کشتار و... وحشی گری های بیحد و حصر رژیم کودتائی "حلقی- پرچمی" در برابر مردم و وطن راهی را برای نجات شان از ضربت مردم نه تنها نمی گشود؛ بلکه برعکس مردم را به انواع اعتراض ها و تا جنگ مسلحانه توده ها علیه رژیم "توری" میکشاند. حزب فریبکار و گروه وطن فروش "حلقی- پرچمی" در برابر قیامهای مردمی، به ویژه پس از قیام خونین مردم هرات در بیست و چهارم حوت ۱۳۵۷ش، خورد و خمیر گشته و حاکمیت پوشالی شان را در خطر دیدند. اینجاست که باز از ولینعمت شان، از سوسیال امپریالیسم شوروی، با زجه و زاری و وقیحانه خواستند که به افغانستان، به "سرزمین آبائی" شان تجاوز مسلحانه کند و سوسیال امپریالیست ها هم که به سرشت تجاوز کارانه اجدادی خود باز گشت کرده بودند، به تاریخ ششم جدی ۱۳۵۸ش با بیش از صد هزار سرباز خون آشام شان کشور ما را مورد هجوم و تجاوز مسلحانه قرار دادند. به قول شاعر نامدار و فرزانه کشورما:

**حزبی فریبکار و گروهی وطن فروش  
درگاه روس را زغلامان حلقه گوش  
از بار ننگ و نام سبکبار کرده دوش  
بر آبروی ملت ما پشت پا زدند  
بیگانه را به خانه ملت صلا زدند**

حال دیگر این دعوت به تجاوز و صلا زدن بیگانه به خانه ملت از جانب رهبران بی ننگ و بد نام گروه وطن فروش "حلقی- پرچم"، از تره کی تا امین و از ببرک تا نجیب و سایر همپالکی های شان، در کتابها و رسانه ها و از طریق خود روسها (از طریق دست اندر کاران و جنرال های شان) افشاء شده و بیرون ریخته و جائی برای تردید و انکار ندارد. در مورد پیامدهای خونبار فاجعه ملی ششم جدی گفته ها و ناگفته ها زیاد است که بحث روی آن موضوع کار این مقاله نیست. فقط همین قدر میگوئیم که ششم جدی عامل عمده تمام بدبختی های تحمیل شده در سی و سه سال گذشته به ملت مظلوم ما شده است و مسبب آن باید از آن حساب بدهند.

آنچه به اختصار تذکار یافت، عوامل و ریشه های اجتماعی- تاریخی تیره شام ششم جدی در درون جامعه ما به حساب میآید که در عین حال عوامل و ریشه های هرگونه تجاوز و بد بختی منجمله تجاوز جاری امپریالیست های امریکائی و اروپائی به کشور ما شده و میشود. مردم ما، و در پیشاپیش آنان مبارزان انقلابی، تا این ریشه ها را نخشکانند، یعنی دست امپریالیسم و فئودالیسم و کمپرادوریسم را از پیکر جامعه و کشور ما کوتاه نکنند، حوادث پلید و شومی نظیر ششم جدی و هفتم اکتوبر و... ممکن است بارها در کشور ما اتفاق بیفتند.

### ۳- در جانب "شوروی":

روسیه قبل از انقلاب شکوهمند اکتوبر به زندان خلقها معروف بود و تزاران حاکم بر آن فرعونهای بودند که از طریق ستم بی حد و حصر بر مردم تحت قیمومیت شان و اشغال سرزمینهای دیگر فرمان روائی میکردند. از نظر ساختار اقتصادی- اجتماعی، جامعه شناسان روسیه را کشور فئودال- امپریالیستی میخواندند که مناسبات فرتوت و ستمگرانه ئی در آن حاکم بود. این کشور در جنگ جهانی امپریالیستی اول شکست سختی از حریفان خورده، در ضعف کامل و در مرز تجزیه و تفسیم بین فاتحان جنگ قرار داشت. انقلاب اکتوبر به بازوی پرولتاریا و دهقانان روس به رهبری حزب کمونیست بلشویک و در رأس آن لنین، بر فرمانروائی فرعون گونه تزاران نقطه پایان گذاشت و کشور را از ورطه هلاکت و تجزیه نجات داده و راه رشد و تکامل آنرا به سوی جامعه متکی بر منافع خلق، و در رأس پرولتاریای روس گشود و کشور شوراها را به مثابه اولین کشور سوسیالیستی در جهان بنیان گذاشت. اگر کسی در موضع اردوگاه امپریالیسم و یا نواله خوار و مدیحه سرای نظام امپریالیستی نباشد، به وضاحت تمام میتواند ببیند که از برکت انقلاب عظیم اکتوبر و تحت رهبری حزب کمونیست اتحاد شوروی لنینی و استالینی، ظرف مدت کوتاه سی سال (از نظر تحولات اجتماعی این مدت خیلی کوتاه است) چه تحولات بزرگی به وجود آمده است. در این مدت کشور فئودال- امپریالیستی ورشکسته در مرز تجزیه روس که سربازانش در جبهات جنگ و مردمش در درون شهرها و روستاها از گرسنگی جان میدادند، به یکی از توانمند ترین اقتصادهای دورانش بدل شد و توانست بر بزرگترین مشاغل اقتصادی- اجتماعی اش غلبه کند. اتحاد شوروی سوسیالیستی به قدرت و همسوئی خلقهایش و به رهبری خردمندان استالین توانست با قدرت مندی تمام پوزة فاشیسم جهانی- این فرزند خلف امپریالیسم و دشمن بشریت را که توسط هتلر و موسولینی با ساز و برگ جنگی وحشتناکش رهبری میشد، به خاک بمالد و بشریت را از چنگال خونین آن برهاند. و...

امپریالیسم جهانی نیز که طی این مدت با حسادت و دشمنی طبقاتی به این دست آوردهای عظیم خلق شوروی مینگریست، آرام ننشسته و به هزاران توطئه و نیرنگ کوشید جلو رشد دم افزون سوسیالیسم را که اتحاد شوروی نمونه جالب آن شده بود، بگیرد. از درون جامعه نوپای شوروی به وسیله نیروهای ارتجاعی، حملات مسلحانه جنرالان تزاری (بودنیچ، دنیکن و کلچاک و...) را با هزاران نیروی مسلح مزدور سازماندهی کردند که توسط کارگران و دهقانان شوروی به رهبری حزب کمونیست درهم کوبیده شدند. سرانجام به توطئه نفوذ از درون متوسل شدند و با استفاده از اشتباهات حزب و استالین مبنی بر سستی تداوم مبارزه طبقاتی، با انکار وجود طبقات متخاصم در جامعه شوروی آن وقت، نیروهای وابسته به سیستم سرمایه را تا رهبری حزب کمونیست رساندند. بعد از مرگ استالین باند ریویزیونیست مرتد خزیده در رهبری به جلوداری خروشچف به بهانه "مبارزه با کیش شخصیت استالین" توسط یک کودتای درون حزبی رهبری حزب کمونیست و جامعه شوروی را غصب کرد. از این دوران به بعد سیاست های احیای دوباره سرمایه داری را به جای تکامل و رشد سوسیالیسم جایگزین ساختند. خروشچف با طرح تزه های سه گانه مسالمت آمیزش بر تمام دست آوردها و آرمان انقلاب اکتبر خط بطلان کشید. او با طرح "گذار مسالمت آمیز" بر خط گذار انقلابی به سوسیالیسم خیانت کرد. او همچنان با طرح "همزیستی



آمیز" به همدست امپریالیست ها و عوامل شان بدل گشت و با پیشکش کردن تز "رقابت مسالمت آمیز" چهرهٔ عریان امپریالیستی و تجاوزگرانه مسالمت گرفت.

با طرح این میانی انحرافی بود که شوروی از قالب یک کشور سوسیالیست انقلابی به یک کشور رویزیونیست ضد انقلابی؛ از یک کشور دوست و همراه خلق های ستمکش جهان به یک کشور همدست و همراه امپریالیستها و حکام مرتجع جهان؛ از یک کشور ممد و کمک رسان به تکامل کشورهای عقب نگهداشته شده به یک کشور غارتگر هستی خلقها و ملل مظلوم جهان؛ از یک پایگاه انقلاب جهانی به پایگاهی ضد انقلابی، بدل شد و در تکامل بعدی اش چهرهٔ منحوس یک سیستم سوسیال امپریالیستی متجاوز را بخود گرفت.

از این به بعد است که سوسیال امپریالیسم شوروی به عنوان میراث خوار تزاران کهن دست به تجاوز به اینجا و آنجای جهان میزند. با چنین چرخش منفی است که به جای رشد سطح زندگی مردم و استفاده از امکانات گستردهٔ طبیعی و انسانی کشور شوراها در جهت رفاه همگانی (کاری که در زمان لنین و استالین میشد) همهٔ امکانات را یا چپاول کردند و یا در پروسهٔ تقابل و جنگ افروزی میان دو بلاک امپریالیستی، در خدمت رشد میلیتاریسم و تقویت نیروهای نظامی و توسعهٔ جوئی سوسیال امپریالیستی به کار گرفتند. توجه بیش از حد به مسایل نظامی عرصه های دیگر زندگی را در شوروی گرفتار کمبود و در نتیجه بحران بزرگ اقتصادی - اجتماعی ساخت. باند جنگ طلب برژنف - کاسیگین و دنباله روان شان به جای حل درست بحران و متوازن ساختن سیاست نظامی شان، به تئوری انتقال بحران به بیرون متوسل شدند و با طرح سیاست گشایش به طرف شرق رویای تزاران کهن را زنده کرده و لقب تزاران نوین را گرفتند. با این زمینه های اقتصادی - تاریخی است که سوسیال امپریالیسم شوروی کشور «اتیوپی» را اشغال کرده، بر چکسلواکیا لشکر کشیده، اروپای شرق را منقاد خود ساخته و در اخیر افغانستان را نیز به عنوان تختهٔ پرش به بحر هند اشغال مسلحانه کرده و خونین ترین و ویران ساز ترین جنگ تجاوزکارانه را از ششم جدی ۱۳۵۸ ش بر مردم افغانستان تحمیل کرد که اینک سی و سه سال است در دود و آتش آن میسوزیم.

اما این سیاست های ویرانگر سوسیال امپریالیسم همچنانکه کشورها و خلقهای مورد تجاوز شوروی را به ورطهٔ نابودی کشاند، به خود سوسیال امپریالیسم هم وفا نکرد. سوسیال امپریالیست های متجاوز و اشغالگر شوروی که در بحرانهای متعدد اقتصادی - اجتماعی محصول ساختار نظام امپریالیستی - ملیتاریستی شان غرق شده بودند، چنان ضربات مهلکی از مستعمرات شان - به ویژه از خلق دلیر افغانستان خوردند که مداوای آن غیر ممکن شده و به فروپاشی سیستم جابر و ستمگر سوسیال امپریالیستی شان منجر شد. امپریالیستهای غربی و در رأس امریکا که چنین حالتی را روز شماری میکردند، با سوء استفاده از دستاوردهای مبارزات ضد سوسیال امپریالیستی خلقها - به ویژه خلق افغانستان - با دست درازی در این مبارزات حاصل آنرا ربودند و حيله گرانه دندورهٔ شکست کمونیسم را با بوق و کرنا سر دادند، با آنکه خود میدانستند که سوسیال امپریالیسم شوروی سالها قبل به کمونیسم پشت کرده و از پشت آنرا خنجر میزد. این یکی از خیانت های بزرگ تاریخی حزب رویزیونیست و دولت سوسیال امپریالیست شوروی و دنباله روانش است که با انحراف از مواضع مارکسیستی - لنینیستی و اتخاذ خط رویزیونیستی و با سیاست "سوسیالیسم در گفتار و امپریالیسم در کردار" شان بزرگترین ضربت را به سوسیالیسم و کمونیسم زده اند و امپریالیستهای دیگر نیز از آن برای کوبیدن کمونیسم پیراهن عثمان ساخته اند؛ در حالیکه سوسیال امپریالیستها بیشترین دشمنی را در سطح جهان با کمونیستها و خاصاً با کمونیستهای افغانستان داشتند و نسلی از کمونیستهای انقلابی افغانستان، منجملهٔ اعضا و رهبران سازمان ما را قتل عام کردند.

پس از فروپاشی سوسیال امپریالیسم شوروی است که منطقهٔ آسیای مرکزی و ساحات نفت خیز بحیرهٔ خزر چشم طمع امپریالیسم امریکا را بیشتر به خود جلب میکند. برای حضور دایمی و بهره کشی از منابع اقتصادی آن و بدست آوردن امتیازات جیو پولیتیک در این منطقه، امپریالیسم جنایتکار امریکا و همتا های امپریالیستی اش طرح اشغال افغانستان را به عنوان پایگاه میریزند و کشور ما را در هفتم اکتوبر ۲۰۰۱م با حملهٔ وحشیانه در اشغال کامل خود در می آورند و صفحهٔ ننگین دیگری را رقم میزنند (بحث در مورد این اشغال وظیفهٔ این نوشتار نیست). امید است توانسته باشیم علل و عوامل ریشه ای تجاوز ششم جدی (که تا حدی عامل تجاوز هفتم اکتوبر نیز میتواند باشد) را مختصراً بازگو نمائیم تا نسل جوان ما دلایل وضعیت نابهنجار و درد انگیز کنونی افغانستان را در موقعیت مستعمراتی و اشغال شده و راه مبارزه با آنرا بهتر بدانند. از نظر ما تا رد پائی از امپریالیسم و ارتجاع در افغانستان باقیست، خلق های مظلوم و دربند کشور ما روی خوشی را نخواهند دید. لذا همه باهم علیه امپریالیسم و ارتجاع!

\* \* \*

**تا رد پائی از امپریالیسم و ارتجاع در افغانستان باقیست،  
خلق های مظلوم و دربند کشور ما روی خوشی را نخواهند دید.  
لذا همه باهم علیه امپریالیسم و ارتجاع!**

## په افغانستان کې د ملي وحدت او د ملتونو د مسئلې په اړه

### د یو ملګري د پوښتنې په ځواب کې

قدرمن ملګريه جور اوسې!

اړوندې پوښتنې مو ولوستلې، چې په ځواب کې یې دا لاندې څو کرښې وړاندې کوو:

۱. ستاسو څخه یې پوښتنه کړې چې: د (افغانستان د ملتونو د برخلیک ټاکلو حق چې یو واقعیت دی او عینیت لري؟! په باره کې ستاسې څه نظر دی؟

محترم ملګريه، د داسې یوې کلي موضوع په هکله بحث کول ډیر وخت او کار غواړي تر څو د پوښتنې مطرح کونکي ته څو موضوع گانې او تئوري گانې روښانه کړای شي. د بیلګې په توګه مور د "افغانستان د ملتونو" پر مسئله چې پوښتنه کونکې یې "یو عیني واقعیت" بولي، باور نلرو. که موخه یې "ملیتونه" وي، بیا نو زموږ دريځ به توپیر ولري. د دې ترڅنګ، د ملت "Nation" د اصطلاح په هکله چې یوه لاتین کلمه ده او د "nasci" فعل څخه چې د "زیریدلو" په معنا مشتق شوی او د ملیت "Nationality" چې کله نا کله یې "تابعیت" هم ترجمه کوي، یو پېچلی تاریخي بحث دی چې نه دننه د افغانستان یا د نړۍ په کین غورځنګ کې د هر یو د تعریف او تشخیص په هکله واحد نظر وجود لري او نه هم د بورژوازي په جامعه شناسي کې. په دې هکله مختلف افکار او نظریات شته چې هر څوک یې د خپل سیاسي موخو او سلیقي سره سم کاروي. خو بیا هم ویلای شو چې د "ملت" ویبکه یا اصطلاح په هغه معنا چې په مدرني جامعه شناسي کې کارول کیږي، د نوظهورې بورژوازي د تفکر زیربنه ده چې د ملي غورځنګونو په رامنځ ته کېدلو سره د فئودالیزم او ملوک الطوائفي په وړاندې او د واک د تمرکز په موخه یې ترینه استفاده کوله. د لنین په وینا: "په ټولې نړۍ کې، پر فئودالیزم باندې د سرمایه داري د بریا نهایي پېر، له ملي غورځنګونو سره یو ځای و." (د لنین منتخب آثار په یو ټوک کې، فارسي چاپ، ۳۶۹ مخ).

اوس هم د ملت تعریف: جوزف ستالین چې په دې اړه تر ټولو مشخص کار او څیړنه همغه کړې ده او دوه پیژندل شوي آثار یې د "د مارکسیزم او ملي مسئله" (چې د لنین له نظر څخه تېر شوی دی) او "ملي مسئله او لنینیزم" تر عنوان لاندې کېښلي دي، پدې باور و چې: "ملت د افرادو پایدار ګډوالی دی چې د تاریخي لاملونو په اثر یې سره ترکیب موندلی او د لاندې څلورو بنسټیزو علامتونو پر اساس رامنځ ته شوی دی: د ژبې ګډوالی، د ټاټوبي ګډوالی، د اقتصادي ژوند ګډوالی او د روحي جوړښت ګډوالی چې د ملي فرهنگ په ځانګړو خصوصایټو کې د ګډوالي په بڼه راڅرګندېږي." (ی. ستالین، ملي مسئله او لنینیزم، فارسي چاپ، ۳ مخ).

ستالین هغه قومي ډلې چې د تکامل له پلوه د بورژوازي ټولني جوړښت ته وړدنه شوي ندي او پورتنی ځانګړنې نلري، ملت نه ګڼي او په ځغرده وايي: "له سرمایه داري څخه په مخکې دوران کې هیڅ ډول ملت وجود ندرلود او نه یې هم شو کولای چې وجود ولري، ځکه چې لا تر اوسه ملي بازارونه رامنځ ته شوي نه وو او ملي اقتصادي او فرهنگي مرکزونه پیدا شوي نه وو، نو ځکه هغه لاملونه چې د ځانګړو ځلکو اقتصادي ویشلتیا له منځه وړي او هغه برخې یې چې یو له بل څخه لیرې پاتې دي، په یو موټي ملي واحد کې سره راټولوي، وجود ندرلود. البته د ملت عناصر یعنی ژبه، ټاټوبي، فرهنگي ګډوالی او داسې نور له آسمانه نه دي راپړیوتې، بلکه هماغه له سرمایه داري څخه مخکې پېر کې رامنځ ته شوي. خو دا عناصر هغه وخت په جنیني حالت کې وو او په بهترین حالت کې یوازې د ملت د تشکیلیدو یعنی په معینو شرایطو کې د ملت د تشکیل امکان په راتلونکي برابرول. دا امکان یوازې په هغه پېر کې چې سرمایه داري د اوج په لور روانه وه او د هغې ملي بازار او اقتصادي او فرهنگي مرکزونه رامنځ ته کېدل، په واقعیت بدل شول." (هماغه اثر، ۶ او ۷ مخونه).

دا چې څنګه کولای شو دا فورمول د افغانستان په ټولنه کې پلي کړو، د بحث وړ ده. ځینې پدې باور دي چې پښتانه لا تر اوسه د بورژوازي جوړښت ته وړدنه شوي ندي. کوچي ژوند چې یو شمیر پښتانه یې لري، له سرمایه داري څخه مخکې ژوند دی. هغوی په واحد ټاټوبي کې میشت ندي. د هرات ډیری عیزي، نورزي، الکوزي او ځینې اچکزي نه یوازې دا چې پښتو خبرې نه کوي، آن دا چې په پښتو ژبه نه پوهیږي. د هیواد په سویل او ختیځ کې د پښتنو فرهنگي ځانګړتیاوې (په ځانګړي ډول پښتونولي) د هغه پښتنو سره په پرتله چې په غرب، شمال او شمال غرب کې اوسېږي، ډیر توپیر لري او ...؛ نو څنګه کولای شو د ستالین د تعریف له مخې هغوی ملت وبولو؟ د دې تفکر خاوندان، پښتانه یو قوم ګڼي او نه یو "ملت". همدا شان ازبکان، هزاره گان او تاجیکان چې هر یو یې د هیواد په بیلابیلو سیمو کې پراته دي او د ژوند شیوه یې یو له بل سره توپیر لري. په ګردیز کې میشت هزاره گان له هغه هزاره گانو څخه چې د هیواد په شمال یا غرب کې اوسېږي او بیا دا ډله هزاره گان د هغه هزاره گانو سره چې د هیواد په مرکز کې اوسېږي، د ژوند او ژواک په ټولو چارو کې سره ورته ندي. د بدخشان، تخار او پنجشیر تاجیکان د هغه تاجیکانو له ډیرو عادتونو او ځانګړتیاو سره پردي دي چې هرات، فراه او نیمروز کې میشت دي. همدا شان هراتي یا فراهي ازبک د قطغن او آن د ترکستان د ازبکانو په وړاندې بیل خوی او خواص لري. دا ډلې هم د اوسیدلو لپاره بیلي سیمې لري، او هم بیلي فرهنگي ځانګړتیاوې لري. نو نشو کولای پرته له جامعه شناسي څیړنې څخه یو ساده حکم د ټولو په هکله تعمیم کړو.

د بلې تئوري سره سم، "ملت" د یو هیواد چې جغرافیایي حدود او مشخصه واکمني (که مستعمره وي که خپلواک)، استوګن بولي. د بیلګې په ډول، "افغان ملت" هغه ټولې قومي ډلې لکه پښتانه، تاجیکان، ازبکان، هزاره گان، بلوچ، ترکمن، پشه اي، نورستاني، هندو... رانغاړي چې په افغانستان کې میشت دي؛ یا د "ایران ملت"، فارس، بلوچ، ترکمن، عرب، کرد، ترک او... رانغاړي؛ د هند ملت په سلګونو قومونه او ملتونه رانغاړي. کارل مارکس او فریدریش انګلس پخپل معروف اثر "د کمونیست ګوند مانیفست" کې څو واري د "ملت" او "ملي" کلمې په همدې مفهوم کارولي دي چې موخه یې د یو هیواد استوګن یا ټول وګړي دي، نه د هغه هیواد کوم معینه قومي ډله (ethnic group).

د ۱۸۹۳ کال د مانیفست د ایټالیایي چاپ په سریزه کې، ف انګلس آلمان او ایټالیا د دوه "ملتونو" په نامه یادوي او لیکي: "د کمونیست ګوند د مانیفست انتشار تقریباً په تصادفي ډول د ۱۸۴۸ کال د مارچ د میاشتې له اتلسمې نېټې سره سمون خوري چې د میلان او برلین د انقلابونو یا د ایټالیا او آلمان د دوو ملتونو د وسله وال پاڅون ورځ ده... دا دوه ملتونه چې تر دې وخته د تفرقي او داخلي شخړو له امله ضعیف شوي

وو، او له همدې امله د بهرنیو د واک منگولو ته غورځیدلي وو. ایټالیا د اتریش امپراتوری په ولکه کې وه او آلمان د روسیې د تزار یوغ پر غاړه درلوده...

مارکس او انگلس، "ملي" اصطلاح هم د همدې هیواد په مفهوم کاروي. د "کمونیست گوند د مانیفست" د فارسي چاپ په ۴۰ مخ کې لولو: "بورژوازي د نړیوال بازار د زبیشاک له لارې د ټولو هیوادونو تولید او مصرف ته جهان وطني اړخ ورکړ او د مرتجعینو د ټول زگیروې او کوکارو سره سره یې صنایع له ملي قالب څخه راوویستلې." (پر کلمو ټینگار زموږ دی)

څرنګه چې گورو دلته د "ملت" او "ملي" کلمې د یو هیواد ټولو وګړو او استوګنو او د هغوی د استوګني جغرافیایي حدود ته ویل کیږي او د ملي ستم او انقیاد مفهوم هم د پردیو لخوا پر یو هیواد ستم او ولکه ده، نه د یو هیواد په کور دننه مسائل.

لنډن هم "ملت" کتب مت په همدې معنا کارولی دی. هغه د آسیا د زیارکبناوسره د متمدنو هیوادونو د پرولتاریا د پیوستون په اړه لیکي: "په نړۍ کې به هیڅ داسې ځواک وټوانیږي چې د دې پرولتاریا د بري مخه ډب کړي چې هم به د اروپا ملتونه او هم د آسیا ملتونه خلاص کړي." (د لنډن منتخب آثار، په یو ټوک کې، فارسي چاپ، وروسته پاتې اروپا او...، ۳۶۶ مخ).

لنډن په بل ځای کې د مارکس له خولې لیکي: "... د 'ځوانې فرانسې (غیرکارگر) استازې دا نظریه راپورته کوي چې هر ملیت او آن پخپله ملت، زړې بیولای دي... وروسته مې ورته په کنایه وویل چې لافارک پرته لدې چې پخپله آگاه وي، ظاهراً د ملیتونو د نفی کولو څخه موخه یې دا ده چې د فرانسې نمونه اي ملت باید هغوی له ستونې تېر کړي." (په ټولو ځایونو کې پر کلماتو ټینگار زموږ دی) (د لنډن منتخب آثار په یو ټوک کې، فارسي چاپ، د ملتونو د برخلیک ټاکلو د حق په هکله، ۲۶۶ مخ).

دلته مارکس په څرګنده د "ملیت" او "ملت" ترمنځ فرق کوي او د "فرانسې د نمونه اي ملت" د طنز په کارولو سره ملت د فرانسې د ټولو "استوګنو" یا "وګړو" په معنا کاروي. په داسې حال کې چې "ملیت" ته بیله معنا قایل دی چې له فرانسې څخه بهر دي او د فرانسې "ملت" کولای شي هغوی له ستونې تېر کړي.

همدا شان، نوظهوره بورژوازي د ملت پالنې شعار په همدې معنا په وطني جګړو کې د پارونکي شعار په توګه کاروه. مثلاً د تزاری روسیې له ولکې څخه د پولند د خلاصون لپاره یا له سویډن څخه د ناروې د بیلتون لپاره یې د "ملت پالنې" له شعار څخه کار واخیست. وروسته وروسته هیواد پالو ځواکونو هم د پردې ښکیلاک په وړاندې د ولس د پارولو لپاره د ملت پالنې شعار اوچت کړ او ګټه یې ترینه پورته کړه. ستالین وایي: "لنینیزم، ملي مسئله د مستعمراتو له مسئلې سره وتړله او اړونده یې کړه. پدې عمل سره، ملي مسئله د دولت د خصوصي او داخلي مسئلې څخه په یوې عمومي نړیوالې مسئلې او د امپریالیزم له اسارت څخه د ناخپلواکو او مستعمره هیوادونو د مظلومو ملتونو د ژغورنې په مسئلې بدله شوه." (ی. ستالین، "د لنینیزم د اصولو په هکله" فارسي چاپ، ۸۱ مخ) (پر کلمو باندې ټینگار زموږ دی) دلته ستالین په پوره وضاحت وایي "ملي مسئله نور د یو هیواد داخلي مسئله نده، بلکه د امپریالیزم د اسارت څخه د ناخپلواکو او مستعمره هیوادونو د مظلومو ملتونو د ژغورنې مسئله ده." دې ټکي ته په کتلو سره، د نړیوال امپریالیزم په لاس زموږ په اشغال شوي هیواد کې یې له شکه ملي مسئله یوه خصوصي او داخلي مسئله نده، بلکه د امپریالیزم له ولکې څخه زموږ د هیواد د ژغورنې په مسئله بدله شوي ده. پخوا هم د دې شعار څخه د بني مسئلې استفادې او په موقع مطرح کیدلو له لارې د انګلیس امپریالیزم او د شوروي سوسیال امپریالیزم په وړاندې د "ملت" (د هیواد ټول وګړي) د پارولو او د ملي وحدت د بشپړې بیلګې، برجستګي، اغیزمنتیا او مترقي توب درلودلې ده. د ملي مسئلې د آزادي غوښتونکي، ضد امپریالیستي او ضد تجاوز منځپانګې څخه تشول د یرغلګر امپریالیزم او د هغې د ملاتړ ارتجاع په ګټه او زموږ د نیول شوي هیواد او ولس او زموږ د ملي وحدت په زیان دی.

له بده مرغه په مختلفو وختونو کې د دې مسئلې په اړه د انحراف لاره په مخه نیول شوي ده، نفاق یې اچولی او د "ملت" او "ملیت" له کلمو څخه ډیرې ناوړې استفادې شوي او ځینې نادان کسان یې ګمراه کړي هم دي. د افغانستان په شان یوې طبقاتي او ګڼ ملیتي ټولني کې د "ملیتونو د حقونو" مطالبه د واک او شتمني د ویشلو لپاره پلمه ده، چې د طبقاتي ټولني د خصلت او د خصوصي مالکیت د ساتنې او تداوم سره د هر ملیت "د حاکمې طبقې" د بورژوازي او سترو مالکانو غوښتنه او مطالبه ده او هر یو په واک کې لا ډیره برخه غواړي. دا غوښتنه د ملیتونو د زیارکبناو له ګټو سره هیڅ تړاو نلري. همدا اوس هم "د افغانستان د ملتونو (!؟) یا ملیتونو د برخلیک ټاکني حق" له بده مرغه د افغانستان د ملیتونو او قومونو د حاکمو طبقاتو لخوا د شتمني او واک د لا ډیرې برخې د لاس ته راوړلو لپاره عمده شعار او وسله ګرځیدلې ده. د اوسني ارتجاعي شخړې هر اړخ د دې مسئلې په تشدید سره ځانته قومي ملاتړ پیدا کوي او حتی د ګاونډي دولتونو د حریص، توسعه طلب او عظمت طلبو مشرانو سره په توطئه کې، زموږ مظلوم ولس ځپي او زموږ د هیواد بقا ګواښي.

ولي باید زموږ ټولنه چې په لسګونو زره کورنۍ په کې له ګڼو ملیتونو څخه جوړې شوي او د تاجیک پلار او پښتني مور یا عکس یې، د پښتون پلار او هزاره مور څخه یا عکس یې، له ازبک پلار او تاجیکي مور څخه یا عکس یې، ټینګ او نه تجزیه کیدونکی بنسټ جوړ کړی، د پښتنو، تاجیکو، هزاره، ازبکو او نورو کرغیزو حاکمیتونو او د هغوی د بهرني بادارانو لپاره تجزیه شي؟ او په دې تجزیه سره نه یوازې دا چې په زرګونو کورنۍ سره بیلیري، بلکې د وینو داسې ویالې بهیدلای شي چې هیڅوک به یې مخه ونشي نیولای. ولي باید په ناخبره توګه د داسې ستر جنایت ته مخه کړو؟

زموږ هیواد چې اوس یې د ټولو پرګنو برخلیک د ستمګرو اجانبو (پرغلګرو امپریالیستانو) په لاس ټاکل کیږي، د دې په ځای چې د پریکنده ملي وحدت په وسلي ځان د هلاکت ورطې څخه راوباسي او د ټولو پرګنو موتی د استعمارګرو (امریکا او متحدان یې) او لاسپوڅي ("پښتون": طالب، گلبدین، خلقي، کرزی، احدی، احمدزی...؛ "تاجیک": رباني، مسعود، عطا، پرچمي، ستمی...؛ "ازبک": دوستم، جلالر، آق مراد...؛ "هزاره": خلپلي، محقق، کشتمند...) په خوله ور حواله کړي، ولي باید داسې غولونکي شعارونه ومني او د دې لیوانو په لاس کې یرغمل او قرباني شي؟ دا یوازې د استعمار او ارتجاع بې شرمه لاسپوڅي دي چې د شتمني او واک د لا ډیرې برخې د لاس ته راوړلو او خپلو اربابانو ته د خوشخدمتۍ په موخه زموږ د مظلومو پرګنو ترمنځ داسې نفاق اچونکي شعارونه اچوي تر څو د خپلي ظالمانه واکمنۍ په ګټه او تداوم لپاره ترینه کار واخلي.

باید دا ټکي په ګوته کړو کله چې "پښتون" گلبدین، له "ازبک" دوستم او "هزاره" مزارې سره د جهادیانو د واکمنۍ په توره دوره کې د هماهنگي شورا" جوړه کړه او له ګډ مورچل څخه یې د هیواد په ویجاړولو او د بیګناه کابلیانو په وژلو اقدام وکړ؛ یا د هزاره ګانو، ازبکان او یا پښتنو غم ورسره و که د خپلو اربابانو او اړونده ډلو ټپلو د کرغیزو ګټو غم؟ له بلې خوا کله چې "تاجیک" مسعود له "پښتون" سیاف سره پر خلکو په قساوت سره اور وراوه، د تاجیکانو او پښتنو ګټې او د برخلیک ټاکني حق یې له هزاره ګانو څخه اخیستل که د خپلو اربابانو او امر یې پر ځای کول؟ پدې کرغیزو اتحادونو کې ولي "تر ستم لاندې هزاره" مزارې له "ستمګر پښتون" گلبدین څخه د خپل "ملت"

د برخليک ټاکنې د حق" مطالبه نه کوله؟ او ولي دوستم د "ازبک مليت د حق" آواز نه پورته کاوه؟ ولي مسعود د "تاجيکانو" حق هير کړی و او له "ستمگر پښتون" سياف سره يې لاس يو کړی و او هر ژوندی يې د ټوپک شپېلي ته برابر اووه؟ يوازې د دوی د ډلو ټپلو او تنظيمونو واکمني او د بهرني اربابانو گټې د دواړو خواو په لاس د دې وژنو او ويجارولو لامل و. دا زموږ د ټولني برېښد واقعيتونه دي، ولي بايد سترگې پرې پټې کړو او د ریاکارانه شعارونو مو وغولوي؟

د "ملتونو د برخليک ټاکنې حق" هله د منلو وړ دی چې تر ستم لاندې ملت د انقلابي، آگاه او مترقي پيشاهنگ تر رهبري لاندې يې شعار پورته کړي او د هغه انقلابي او مترقي تشکل تر رهبري لاندې خان له ملي او طبقاتي ستم څخه وژغوري. که نه نو، ارتجاعي ځواکونو به تل له داسې انگيزو څخه گټه پورته کړي. انقلابي ځواک بايد له دې مسئلې سره په هوبښياري برخورد وکړي تر څو کارگران او زيارکښان د په اصطلاح "خپل مليت" د مرتجعين په دام کې و نه لويږي. لنين په دې هکله وايي: "د کارگر لپاره فرق نکوي که چيرې د هغه عمده استثمار کونکي وليکاروس بورژوازي وي چې په غيرخودي بورژوازي غوره توب لري، او يا د پولند بورژوازي چې پر يهود بورژوازي غوره توب لري..."

په هر حالت کې مزدور کارگر استثمار کيږي او د دې استثمار په وړاندې د موفقيت آميزې مبارزې لپاره له ناسيوناليزم او د مختلفو ملتونو د بورژوازي څخه په اصطلاح د پرولتاريا د بشپړ ناپييلتوب (بې طرفي) څخه د پرولتاريا خلاصون لومړيتوب لري. د "خپلې" ملي بورژوازي څخه د پرولتاريا کمترین ملاتړ هم د نورو ملتونو د پرولتاريا لپاره د عدم اعتماد حس رامنځ ته کوي... (د لنين منتخب آثار، فارسي چاپ، اول ټوک، دويمه برخه، ۴۰۸ مخ).

پداسې حال کې چې پرولتاريا حتی له "خپلې ملي بورژوازي" څخه ملاتړ مجاز نه گڼي، د هزاره مليت کمونيست څنگه ځانته حق ورکوي چې د "خپل مليت د حق" تر نامه لاندې د خپلې، محقق او يا کشتمند په شان بدنامه جنايتکاره مرتجعينو سره هم آواز شي؟ او يا پښتون کمونيست له کرزي، طالب او ... سره، يا تاجيک، ازبک يا بلوچ کمونيست د "خپل مليت" له مرتجعينو سره هم آواز او همگام شي؟ زموږ د هيواد کمونيستان او صادق او ولس پاله دموکراتان چې ځان په هر "مليت" پورې متعلق گڼي، بايد له داسې انحراف څخه چې د پرگنو په وړاندې خيانت ته لاره پرانيږي، په جدي توگه پرهيز وکړي.

د اکټبر انقلاب څخه وروسته، د گرجستان ملت پالو (ناسيوناليسټانو) همدا د "خپل مليت د برخليک ټاکنې د حق" شعار پورته کړ او د "برخليک ټاکنې د حق" تر نامه لاندې يې هڅه کوله چې گرجستان يو وار بيا د امپرياليزم لمن ته ستون کړي. لنين د دې قضیې د ارزونې او حل لپاره ستالين چې د مليت له پلوه گرجي و، هغه سيمي ته واستاوه. کله چې ستالين وليدل چې د خپل مليت مرتجعين يې له دې شعار څخه ناوړه گټه اخلي، د هغوی پر ځايه غوښتنو يې د بطلان کرښه راکاږله او گرجستان يې د سرمايه دارۍ لمنې ته له غورځيدلو څخه وژغوره. خو اوس د مرتجع ناسيوناليسټانو تر مشرۍ لاندې گرجستان د امپرياليزم دارونکې سپی شوی دی.

راځئ چې په پخواني يوگسلاويا کې د "مليتونو د برخليک ټاکنې د حق" خونړی پایلې وگورو. دلته يوازې د "سوسياليزم" نوم کافي و چې پرگنې يې د کلونو لپاره په ورورگلو کې ژوند وکړي؛ خو لدې زروړو پرگنو څخه چې په دويمې نړيوالې جگړې کې يې حماسي پنځولي وي او د امپرياليسټانو د غوښتنې پر خلاف يې سوسياليزم غوره کړی و، د غچ اخيستنې لپاره امپرياليزم د "مليتونو د برخليک ټاکنې د حق" شعار پورته کړ او د خپلو مزدورو افراطي ناسيوناليسټونو په لمسولو سره دا وروڼه پرگنې يې يو د بل دښمنان کړل تر څو ونشي کولای تر کلونو کلونو پورې "مليتي" ستونزه پخپل منځ کې او په ځانگړي ډول د هغه کورنيو په منځ کې حل کړي چې له مختلفو مليتونو څخه جوړې شوي وي. وروسته يې په وحشيانه بمباران هغوی پخپلو وینو کې ولمبول او هيواد يې ور ته کنډواله کړ. اوس يې يوگسلاويا د "مليتي" پر بنسټ د په اصطلاح "مليتونو د برخليک ټاکنې د حق" لپاره په شپږو کوچنيو او بې وسه هيوادونو ويشلي تر څو هيڅ يو يې هم ونټوانيري د نړيوال امپرياليزم له وابستگۍ پرته پر خپلو پښو ودريري. د هغوی تر منځ د تضاد اور ته يې دومره لمن ووهله چې کوسوو د ډير تعصب له کبله، د ناتو جلاډو ځواکونو ته چې د کوسوو د ولس قاتله او د هيواد ويجارونکی ده، خپل ژغورونکي گڼي او د خپل هيواد ته د هغوی د يرغلگر راتگ هرکلی کوي.

همدا شان گڼ شمير نور تاريخي موارد شته چې د يوې آگاه انقلابي کتلي په نشتوالي کې، د مظلومو مليتونو ريښتوني دښمنانو د دې شعار په کارولو سره، هغوی په خپل لومه کې راييسار کړي دي. له همدې کبله کله چې مور طبقاتي مبارزه د بنسټ په توگه گڼو، د ستمکښو طبقاتو د برخليک ټاکنې حق په پام کې نيسو او مليتي پوله او بريد نور مور ته مفهوم نلري. مور د هر ډول استعماري، استثماري، مليتي، طبقاتي، جنسيتي، مذهبي او نورو ستمونو څخه د پرولتاريا او نور تر ستم لاندې زيارکښانو د خلاصون غوښتونکي ياستو.

کله چې مور د (مانو نسه دون) د "پرولتاريا او د نړۍ ستمکشو پرگنو، يو موټي شئ" تر شعار لاندې مبارزه مطرح کوو، نور نو فرق نکوي چې پرولتاريا او ستمکشې پرگنې کوم مليت، يا توکم او رنگ او مذهب لري. کله چې د طبقاتي مبارزې له لارې د ټولو مليتونو د توليد د وسايلو عمده څښتنان چې واکمنه طبقه گڼل کيږي او د هر ډول ستم او تبعيض سرچينه دي، د واک له گدۍ راپريياسو، هغه وخت نو د پيگيري او اصولي مبارزې له لارې هڅه کوو چې د هر ډول ستم او تبعيض جري روابسو او داسې انساني ټولنه رامنځ ته کړو چې په کې انسان د انسان دوست وي. د "د خلکو د دموکراتيکي ديکتاتورۍ دولت" او په تکامل کې يې "د پرولتاريا ديکتاتورۍ" چې هياهوکران يې بد تعبيروي، اصلي معنا يې د خلکو د اکثريت لپاره ريښتونی دموکراسي ده او د دولت هغه ډول دی چې دقيقاً همدا رسالت په غاړه لري.

له عيني نظره داسې بيلگه ليدل شوې نده چې د يو مليت پرولتاريا (مثلاً د پښتون مليت پرولتاريا او زيارکښانو) دې پر بل مليت ستم کړی وي، ځکه چې هغه پخپله هم د دروند طبقاتي ستم لاندې دی او د هغه د مليت واکمنه طبقه د نورو مليتونو د حاکمو طبقو سره په تړه کې هغه استثماروي. هغه هم د زيارکښه هزاره، تاجيک، ازبک او نورو په شان د يوې لونی ډوډۍ لپاره ټوله ورځ خوله تويوي او درانده کارونه ترسره کوي. خو بر عکس، د سرايي، خلیلي، کشتمند، محقق په شان هزاره گان؛ د آق مراد، جلالر، دوستم په شان ازبکان؛ د هزارگل، کرزي، سياف، گلبدین په شان پښتانه؛ د خالقيار، مسعود، فهيم، عطا په شان تاجيکان او داسې نور پانگوال (چې عمدتاً کمپرانور او د مافيایي پانگي خاوندان دي) او هزاره، ازبک، تاجيک او پښتانه فوډالان دي چې يو بل ته يې لاس ورکړي او د زيارکښه هزاره گان، ازبکان، پښتانه، تاجيکان او نور استثماروي او د هغوی د زيار له برکته د فرعوني ژوندانه خاوندان شوي دي. همدا اوس د افغانستان په هر گوټ کې چې ياست خپلې شاوخوا ته پام وکړئ او سمداوره د خپل مظلوم پښتون، تاجيک، ازبک، هزاره، ترکمن، بلوچ، پشه اي، نورستاني، هندو او نورو هيوادو له کړاوو ډک ژوند مو تر سترگو کيږي چې ټوله ورځ په يخنی او گرمی کې د يوې لونی ډوډۍ لپاره خوله تويوي او حتی ماشومان يې په کنډوالو او ډيرانونو کې د ډوډۍ په لټون پسې لالهانده دي. په ورته وخت کې د هغه شادانو د فرعوني مانيو شاهدان هم ياستو چې د پښتون، تاجيک، ازبک، هزاره او نورو مليتونو د نوم له برکته يې لاسته راوړي دي. دا شادان نه د "مليتي" په غم غمجن ندي او نه د



"ملت" او هیواد په غم غمجن؛ یوازې خپلې شخصي او طبقاتي گټې او د هغوی د بهرني اربابانو منفعت ور ته پر ټولو "ملیتونو" او ملت او هیواد ارجحیت لري او زموږ خلکو دا په تیرو څه باندې دیرشو کلونو کې د سر په سترگو لیدلي دي. کله چې د امپریالیزم یرغل دفع او استعماري ستم رفع شي، باید د مبارزې تېره مورگه د حاکمو طبقو په لور واړوو چې یوازې د تېر له پلوه خپلو ملیتونو سره تړاو لري. کله چې مالکیت او واک پرولتاریا او نورو ستم کشانو ته منتقل شي، د ټولو ملیتونو زیارکبانان پر خپل برخلیک واکمنیزي او په لومړي قدم کې د خپلو ملیتونو د ستم گرانو سره به خپل حساب سپین کړي. د ملي مسئله په تړاو زموږ غوښتنه او دریځ د لنډین له دې وینا سره مطابقت لري چې وايي: "د ټولو ملتونو د حقونو بشپړه تساوي؛ د خپل برخلیک په ټاکلو کې د ملتونو حق؛ د ټولو ملتونو د کارگرانو یو ځای کول؛ دا هغه ملي برنامه ده چې مارکسیزم یې کارگرانو ته ورزده کوي..." (همهغه، ۴۵۱ مخ)

۲. د ملي وحدت د ټینګښت په تړاو هم باید ووايو چې د ملي وحدت په وړاندې تر ټولو ستر خنډ هماغه د هیواد د ملیتونو حاکمي طبقي دي چې د امپریالیزم او ارتجاع تر منځ د سرشت او تاریخي پیوند د تړاو پر بنسټ د ملیتونو او گڼو قومونو تر منځ تفرقي او بیلتون لمسوي تر څو خپلې او د خپلو امپریالیستي او مرتجع بادارانو پست او کرغیرني گټې خوندي کړي. لیري نه خو، همدا اوس که له خپلې، محقق، کښتمند او نورو څخه د هزاره پالنې تفرقه اچونکی شعار واخلو، دوی به نور د کومي مترقي او نجات بخښونکي برنامه سره د هزاره خلکو ځینې ډلې په ځان او خپلو اجنبي بادارانو په شا پسي راکاري؟ او یا که پښتني پرگني پخپلو گټو آگاه شي او د پښتون ملت د حاکمي طبقي د قوم پالنې او عظمت غوښتونکي شعارونه یې و نه غولوي، طالب، گلبدین، سیاف، کرزی، احدي او نور به داسې کومه مترقي برنامه ولري او څومره خلک به ورپسي ولاړ شي؟ همدا شان که مسعود او پلویان یې او دوستم او شریکان یې د تاجیک او ازیګ ملیتونو د حاکمو طبقو د سیاسي استازو په نقش کې د ملت پالنې لپاره په درواغو سینه و نه ډبوي، او یو شمیر تاجیک او ازیګ پرگني و نه غولوي، څو ورځې به وکولای شي چې خپل ننگین ژوند ته ادامه ورکړي؟...

د جنایتکارانو دې ډلې له جگړې او وینې تویوني، ویجاړوني، بې وزلي، جهل او د خلکو د اموالو د چپاو او د اجانبو د مزدوري څخه پرته دي هیواد او ستمکش خلکو بل څه په ارمغان راوړي دي؟ اوس نو کوم مظلوم افغان که پښتون وي، که تاجیک، هزاره، ازیګ، ترکمن، بلوچ، پشه اي، نورستاني، او که هندو وي، له دومره ناکردو او دومره ترخو خاطر څخه وروسته په دې نه پوهیږي او د دې کړاو یې نه دی ایستلی یا یې نه اوباسي؟ د دومره ترخو تجربوسره سره، که بیا هم څوک د دوی په وړاندې نه ودریږي، بلکه دومره ستم، پر ځان، هیواد او هیوادوالو د تېر پالنې لپاره توجیه کوي، نو هغه په ځان ستم کوي، او د دې ستم سزاوار هم دی.

د تاریخ په اوږدو کې همیشه حاکمي طبقي دي چې ملي وحدت کاو کوي، او د قطبونو په رامنځ ته کولو سره د خپلو گټو د خوندي کولو او د سیالانو سره د سیالی لپاره د یو قطب په رأس کې ځای نیسي. که داسې نه وي نو هیڅکله به هم د گڼو ملیتونو ستم کشان د یو بل په وړاندې و نه دريږي. البته باید ووايو چې استثنا هم شته خو په جهان کې هیڅ پدیده نشو موندلای چې استثنا ونلري. زموږ د تاریخ د وروستیو خونړی دريو لسیزو څخه مخکې، د ټولو ناخوالو او کړاونو سره سره چې د طبقاتي-ارتجاعي-سلطنتي او دروغجنې جمهوري حاکمیتونو او نظامونو زیربنه وو، بیا هم د شرایطو سره په پرتله، داسې شدید برخوردارونو وجود ندرلود. خو په تیرو څه باندې دیرشو کلونو کې چې د پرچمي-خلفي-سازائي- ملیشیايي او جهادي، طالبی، افغان ملتي او نورو ویجاړونکي او اسارتباري ایدئولوژیک - سیاسي ارتجاعي او ضد انقلابي برنامه پلي شوي، په پراخه پیمانه جنایتونه تر سره شول او زموږ خلکو او هیواد ته د وینو دریاښونه او پراخه بربادي په ارمغان راوړل او د هغوی ایدئولوژي گاني او سیاستونه له ماتې سره مخامخ شول او نور "د ثور انقلاب" او اخواني- طالبی اسلام پالنې بازار نه درلود، د قومي او مليتي غرابزو او احساساتو لمسول د دې مرتجعینو او د هغوی د امپریالیستي او سیمه ایزو مرتجع بادارانو په لاس کې وسیله وگرځیده او له هغې څخه یې په شدیدترین او افراطي ترین ډول استفاده وکړه او ملي وحدت چې د تاریخ په دې پیچومي کې ور ته زموږ پرگني له بل هر څه ډیره اړتیا لري، ضعیفه کړ.

زموږ د هیواد اوږد تاریخ په کراتو د یرغلگرو په وړاندې زموږ د پرگنو د ملي وحدت شاهد و او پښتانه، تاجیک، هزاره، ازیګ، ترکمن، بلوچ، پشه اي، نورستاني، هندو او نورې پرگني له شمال څخه تر جنوب پورې او له شرق څخه تر غرب پورې په یو مورچل کې د یرغلگرو په وړاندې او د هیواد د ژغورني لپاره جگړه کړې ده. د شوروي او اوس د امریکایي یرغلگرانو او متحدینو یې لکه څنګه چې زړور پښتون ولس بمباري کړی او بمباري کوي، زموږ نور ولسونه هم په هماغه شدت سره بمباري کړي او بمباري کوي. د یرغلگرو استعمارگرانو ماته هم تل د افغانستان د ټولو پرگنو د سترې مبارزې یعنی د ملي وحدت پایله ده، نه د یو مشخص ملت یا قوم لاس ته راوړنه. هر کله چې دا ملي وحدت د بهرني دښمن د لاس پوڅو یا د داخلي دښمنان لخوا زیانمن شوی دی، زموږ د هیواد مرگ ژوبله او خسارات هم ډیر شوي دي؛ چې بیلګه یې اوسنی درونکی ناوړین دی.

زموږ په باور، د نورو اړینو لاملونو ترڅنګ، ملي وحدت هم د اوسني روان ناوړین د پای یو لامل دی چې باید د رامنځ ته کولو او ټینګښت لپاره یې جدي کار وکړو. د "ملت پالنې" او "د ملیتونو د حقونو احقاق" چې همدا اوس د امپریالیزم لخوا زموږ د هیواد د اشغال په حالت کې د یو شمیر وطن فروشو او بې هیواده عناصرو او د مختلفو ملیتونو د حاکمو طبقو لخوا د افغانستان چې زموږ د ټولو هیوادوالو گډ کور دی، د تجزیې تر بریده پورې رسول کيږي، ځاننانه طرحې دي چې منشاء یې په لیري او نژدې لوتمارو هیوادونو کې پرته ده او باید په ټول قوت سره هغه افشا او شنډ کړو او د ځمکني بشپړتیا په شان له ملي وحدت څخه هم باید د ټولو هیوادوالو په گډون دفاع وکړو.

زموږ د اشغال شوي هیواد په غمجن وضعیت کې، د هیواد د خپلواکۍ او د ملي آزادۍ او د ریښتوني ملي وحدت او د افغانستان د ملیتونو او قومونو تر منځ تنګتنگه اړیکه ده. لکه څنګه چې د امپریالیزم او د هغوی د مرتجع لاس پوڅو او د ملي آزادۍ او د افغانستان د پرگنو بریا له "ملي وحدت" او د خلکو د ارادې او عمل له وحدت څخه پرته شونې نده، په هماغه شان د امپریالیزم او ارتجاع ماته او د ملي آزادۍ او د خلکو ملي- ټولنیز حاکمیت، "ملي وحدت" ته په هر اړخیز ډول ژورتیا او پراختیا ور په برخه کوي.

**انقلاب مزید بر تئوری انقلابی، نیازمند تشکیلات و سازماندهی است!**



## گسترش فقر و بیکاری زاده روند

### انباشت سرمایه و ثروت است

فقر یعنی نداشتن درآمد متناسب با هزینه ها و مخارج ضروری مانند تهیه مواد غذایی، مسکن، پوشاک، حفظ الصحة و...، بناءً فقر بدو تکویری دیده شده: یعنی فقر نسبی و فقر مطلق. فقر مطلق نبود امکانات لازم برای تأمین نیازهای اولیه زندگی تعریف شده است. برخی از سیاست گذاران اقتصادی، بنام آستانه خط فقر و خط فقر در آمارگیری با حذف مفهوم طبقاتی خط فقر؛ در کشور های مختلف نسبت در آمد سالانه متوسط افراد؛ روی فقر نسبی، فقر مطلق، آستانه خط فقر و زیر خط فقر احصائیه گیری نموده اند.

اکنون جهان سرمایه با بزرگترین بحران مالی در تاریخ معاصر رو برو است و هر روز هزاران نفر در کشورهای امپریالیستی و سرمایه داری بیکار میشوند که ریشه این بحران مالی در سیاست سرمایه داری امپریالیستی و لیبرالیسم نوین (اقتصادی) در هنگامه گلوبالیزم نهفته است که قدرت سرمایه در دست اقلیت قرار گرفته و روز به روز شگاف میان فقر و ثروت افزوده میشود. امپریالیسم جهانی با تجاوزات نظامی، بهانه های کاذب و دروغ های شاخ دار در واقعیت امر همه موانع سد راه سیادت سرمایه و سلطه استعماری و نظم نوین جهانی اش را برمیدارد. هر اقدام نظامی امپریالیسم بخصوص امریکا به منظور تعقیب منافع استعماری و هژمونی اقتصادی در کشورهای زیر سلطه صورت گرفته است. از آوان پیدایش سیستم امپریالیستی بخصوص امپریالیسم امریکا، همیشه تجاوزات و توسعه طلبی استعماری دول سلطه جو در کشورهای عقب نگهداشته شده و تحت سلطه بشکل یکه تازانه و گستاخانه انجام شده و با ژست های عوامفریبانه و با عبارت پردازی های توخالی و بی محتوا برحق، متمدن و مترقی جار زده شده است. در واقعیت یکی از ویژگی های خاص سیاست امپریالیستی نقض حقوق ملل، نقض حقوق بشر، غارت و چپاول منابع طبیعی، انحصار منابع طبیعی خصوصاً منابع انرژی را در بر داشته است. امپریالیسم بنا بر ماهیت ذاتی خود نظامی است انحصارگر، غارتگر، استثمارگر و جنگ افروز و با این خواص ذاتی مملو از تضاد و رقابت میان دول و انحصارات امپریالیستی.

امپریالیست ها به رهبری امریکا با سرشت ذاتی شان در آستانه قرن بیست یکم در اوج جهانی شدن سرمایه و پیشرفت تکنولوژی در پی کسب حد اکثر سود و دست یابی به منابع سرشار انرژی در آسیای میانه بزرگ و دارای اهمیت استراتژیک به همکاری ارتجاع بین المللی کشور ما را به بهانه لانه تروریسم و منبع مواد مخدر بودن که خود مسبب و حامی تروریسم بین المللی اند، اشغال کردند. افغانستان کشوری است زراعتی، با منابع طبیعی دست نخورده و دارای ساختار اقتصادی - اجتماعی نیمه فیودالی و وابسته به دول امپریالیستی که با تجاوز های نظامی امپریالیستیها به رهبری امریکا به حالت مستعمره قرار گرفته است. طی سه دهه اخیر الی اکنون در جریان تجاوزات سوسیال امپریالیستی و امپریالیستی به کشور ما و حاکمیت مزدور و ارتجاعی خلقی - پرچمی، جهادی و طالبی، روند رشد اقتصادی در تمام عرصه ها، مخصوصاً در عرصه زراعتی و صنعتی سد شده و ضربت شدید دیده است.

دولت دست نشانده و پوشالی با موجودیت هزاران نفر ارتش اشغالگر با تجهیزات مدرن و حمایت و حراست نظام پوشالی هزاران سپاه مزدور ملیشا و اربکی افغانی با امتیازات بسیار گزاف مالی قادر به تأمین اهمیت جان مردم نبوده است. زیرا خود مسبب بی امنیتی است. جنگ علیه تروریسم و مواد مخدر را امپریالیستها طراحی کردند و ملیارد ها دلار را از تمامی کشورهای بزرگ و کوچک جهان سرمایه به این بهانه باج گیری میکنند. با این حمایت پولی، سردمدار جهانی امریکا توانسته براحته جنگ و حملات تروریستی، قاقچاق مواد مخدر را بر حسب دلخواه و اهداف بعدی و منطقه ئی خود حفظ و حد اکثر پول باج گیری را در مصارفات لوژستیکی سپاه متجاوز خویش در افغانستان بمصرف رسانده و باقی را براحته به جیب بزنند. مردم همه میدانند که تروریسم بدون تعریف و بدون حد و مرز میباشد. یعنی اینکه هر جانی را که نیروی های امپریالیسم جهانی بخواهند لشکر پیاده کنند و به منابع طبیعی شان تسلط پیدا کنند، از قبل نیروی های ارتجاع مذهبی را در یک تشکل تروریستی منحیث نیروی پیاده نظام قبل از تجاوز سپاهیان خود تدارک می بینند که در حقیقت ظهور و زوال شان بدست امپریالیسم جهانی وابسته است. رویداد ها در کشور عزیز ما نشان میدهد که اشغالگران مزید بر اعمال تروریسم دولتی خود، زمینه ساز حملات تروریستی شده و مصایب و آلام مردم بیگناه ما را روز بروز بیشتر. مضاعف تر ساخته اند.

طوریکه دیده میشود بخش های سکتور تولیدی قابل ترمیم کشور، منحیث آهن کهنه بالای کشورهای همسایه بفروش رسانیده شده و ملکیت های فابریکه جات تولیدی توسط مافیای زمین که در رهبری دولت مزدور قرار دارند غضب گردیده و در طول یک دهه هیچ منبع

تولیدی دولتی باقی نمانده و صنایع دستی سخت ضربت دیده، کارگران ماهر و مسلکی جبراً به خیل بیکاران پیوسته اند. همچنان بی توجهی دولت مزدور به رشد و انکشاف تولیدات زراعتی، بی اهمیت قرار دادن اقتصاد زارعین کشور و عدم مارکیت داخلی و خارجی، نبود تخم های اصلاح شده بذری، عدم دسترسی به کود کیمیاوی، آسیب پذیری زمین و افزارکار زارعین در جریان جنگ های دهساله، غصب زمین های زارعین و تبدیل آن به پارک های رهایشی، تفریگاه های ثروت مندان، شرکت های ترانسپورتی، ساختمانی خصوصی کوچک، ساحات زیادی برای سرای ها و دکان های احتکار مواد اولیه، ورود غله کشورهای خارجی بخصوص کشور های همسایه، ورود کالا های بی کیفیت و ارزان کشورهای دیگر بخصوص کشورهای همسایه همه و همه عواملی اند که سبب ورشکستگی خانواده های دهاقین و پیشه وران شده و دهقانان ناگزیر ترک زمین نموده و از روستا بطرف شهرها رو آوردند که روز بروز بیکاری، فقر و فلاکت بیشتری دامنگیر مردم زحمتکش ما میشود.

سرمایه گذاری روی سکتور های خصوصی با ترکیب سرمایه های دلالی، مافیائی، امپریالیستی و پول های غارت شده در عرصه هائی چون (بانکداری، ساختمانی، مخابرات، مکاتب، تحصیلات عالی، کمپنی امنیتی، صحت و... ) با حرص و ولع تمام و با انگیزه های سودجویانه در پهلوی ورود کالا و مصرفی ساختن جامعه نه تنها مشکل بیکاری، فقر و گرسنگی را حل نکرده، بلکه آنرا مضاعف نیز ساخته است.

دیده میشود که تحت شعار "بازار آزاد" و سیاست "نیو لیبرالیسم" (یعنی چپاول روز افزون منابع کشور، هجوم سیل آسای سرمایه و کالای خارجی به کشور و خصوصی سازی دارایی ها، خدمات و تصدی های عامه و فقدان حمایت از تولیدات داخلی) تفاوت طبقاتی چنان افزایش یافته که مردم ما هیچگاه در عمر شان ندیده اند. این روند مخرب روال عادی زندگی را با رایج سازی اخلاق مافیائی، دلالی، قاچاقچی، روسپی گری، مقاطعه کاری، جاسوسی و... متلاشی ساخته است.

در مراکز شهر ها و دهات خیل بیکاران در چوک کاریگران سرگردان برای دریافت کار اند. میتوان گفت که تقریباً ۷۰ فیصد مردم روزانه با یک دالر زندگی دارند و زیر خط فقر قرار گرفته اند. ۴۰ فیصد مردم به تکالیف عصبی، نصف اطفال کشور زیر پنج سال به سوء تغذی، اکثر زنان به مرض توبرکلوز، تعدادی زیادی هم به زردی سیاه مصاب اند و اعتیاد به مواد مخدر که سیر صعودی را می پیماید. این ها همه از مصایب اشغال کشور و تحفه های سیاست "بازار آزاد" و "نیو لیبرالیسم" به مردم جفاکش و فلک زده افغانستان است.

در این میان یک فیصد مردم در زندگی مرفه بسر میبرند. تکنوکرات های فاسد، معامله گران جهادی، خلقی - پرچمی، سران احزاب ثبت شده، گردانندگان ان جی او های دزد، سران مافیا، روسای مؤسسات و شرکت های کمپرادوری و وزراء، رؤسا و وکلای دولت پوشالی و دیگر روشنفکران فرصت طلب خادم اشغالگران و ثروتمندان بیرحممیزید بر تأمین خوار و بار مورد ضرورت روزانه شان، از اجناس تجملی کمیاب با استفاده از اجوره دلاری پاداش خیانت ملی خود با مبهات بر بردگی و وطنفروشی استفاده میکنند. ولی مردم بینوای ما در فقر و گرسنگی بسر میبرند و از ظلم و ستم، رشوه، خیانت و جنایت دست اراکین دولت مزدور بمرگ خود راضی شده اند.

دیده میشود که شرایط عینی برای یک نبرد آزادیبخش طولانی برای شکست امپریالیستها و پایان سلطه ستم سالاران کاملاً مساعد است، متأسفانه شرایط ذهنی برای برپائی نبردی توده ای و رهبری مدبرانه آن در کشور هنوز مساعد نیست. باید برای تدارک آن و ایجاد هماهنگی میان عامل ذهنی با عامل عینی کار کرد.

**تحمیل فقر و یغماگری مزید بر توحش و کشتار مردم، جزء طبیعت امپریالیسم و ارتجاع است!**

## گل واژه های شعر و ادب انقلابی

### جذر و مد

قربان شود هر چند بهر لحظه صد ما  
 زانو نزنند تا دم مردن احد ما  
 خاکستر ما نیز پراکنده کند دهر  
 بیهوده مگیرید سراغ لحد ما  
 هر جا برسد ذره خاکستر ما نیز  
 پیدا شود هر لحظه ز هر ذره صد ما  
 هر چند شکستیم امید ظفری هست  
 بحریم که پیوسته بود جذر و مد ما  
 در خلوت ما درد پرستان همه جمعند  
 بر سینۀ بیداغ خورد دست رد ما  
 ما تیر به صید دد و دونان بگرفتم  
 «سرمد» نرسد جز به بدان هیچ بد ما

زنده یاد داود سرمد

## سلسله دروس آموزشی اندیشه پیشرو عصر

### درس چهارم

#### — قسمت اول —

#### یادداشت مترجم:

از آغاز، درس سوم در دوسیه حاضر موجود نبود. دوستان "راه پرولتری" وعده نمودند تا آن را تدارک نمایند. چندی پیش تقاضا نمودم تا آن را بفرستند تا در ردیف درس ها جا داده و ترجمه نمایم، ولی تا حال جوابی دریافت ننموده ام. هرگاه این مأمول برآورده شود، به زودی به ترجمه آن مبادرت ورزیده و به توجه خوانندگان محترم "عقاب" خواهم رساند.

#### مقدمه: معرفی موضوع

### مبادله بازرگانی چیست؟

### قانون ارزش چیست؟

ما در درس دوم راجع به ماتریالیسم تاریخی دیدیم که مبارزه طبقاتی موتور تاریخ جوامع بود. پس موتور انکشاف بشریت چه چیزی است؟ چگونه انسان انسان شد؟ چه چیزی او را برمی انگیزد تا تخنیک های جدیدی را اختراع نماید ویا اینکه پیهم توانمندی های جسمی و فکری خود را بهبود بخشد؟

فعالیت عمده انسان، اگر نگوئیم تنها فعالیتی که به وی اجازه می دهد تا زنده بماند، چیست؟ تولید؟ مگر چه مفهومی می توان از کلمه «تولید» گرفت؟ آیا فقط چیدن میوه، جمع آوری شاه بلوط، کندن یک ریشه، شکار یک حیوان با تیر و کمان، پُر نمودن دستان خود از آب ویا ذخیره آن در بین کشتی... آیا تمام این کارهای دوره بدویت عبارت از تولید اند؟ پس نواختن پیانو یا نقاشی یک تابلو یعنی چه؟... چرا انسان ها تولید می کنند؟ برای رفع حوایج. آیا تمام آن احتیاجات را با آنچه فقط هرکس خودش تولید می کند می توانند مرفوع سازند؟ برای رفع حوایج شان، انسان ها بایست بیش از پیش به مبادله رو آورند. پس روی کدام اساس این مبادلات صورت می گیرد؟ آیا مبادلات همواره به عین شکل صورت گرفته است؟

#### مبادله بازرگانی چیست؟

#### کالا چیست؟

ما در یک جامعه بازرگانی بسر می بریم: سرمایه داری سلطه کالا است. مگر کالا چه است؟ چرا "کالا" به چیزی خطاب می نمائیم که خصوصیت عمده آن بایست قابل استفاده بودن آن باشد و نه اینکه صرف بتوانیم آن را به فروش برسانیم؟ آیا کالا صرفاً اشیا و خدمات است که تبادل می نمائیم؟ آیا هیچ چیز دیگری در ورای این تبادل وجود ندارد؟

برای تبادل دوشی یا دو خدمت، بایست قادر بود که آنها را مقایسه نمود؟ مگر چسان ممکن است که یک گوسفند را با یک جوره بوت مقایسه نمود؟ عین استفاده از آنها صورت نمی گیرد. هردو به عین شکل تولید نشده اند!... پس ما فقط اشیا را نه، بلکه ارزش آنها را مقایسه میکنیم. اما چگونه این ارزش را محاسبه می نمائیم؟

برای یک طفل، یک خریطه گک پر از تشله اکثراً ارزش بیشتر از یک زنجیر طلا را دارد. یک گیلان آب زمانی که خیلی تشنه باشیم یا یک لقمه نان زمانی که خیلی گرسنه باشیم، ارزش بیشتر دارند تا یک تایم سینما... در چنین مواردی، کدام ارزش ها را مقایسه می نمائیم؟ این ارزش استفاده فوری این چیزها در تناسب با احتیاج یا خواست همان لحظه است که در آن حالات مورد مقایسه قرار می گیرد. ما به این ارزش، ارزش استفاده خطاب می کنیم. آیا تبادل بازرگانی همین ارزش را مدنظر می گیرد؟

ارزش کالا چه است؟

چگونه آن را محاسبه می‌نمائیم؟

موقعیکه به بازار برای خرید سودا می‌رویم: اینکه توت زمینی را فی کیلو ۳۰ فرانک (فرانک فرانسوی که فعلاً از اعتبار افتاده و دیگر در گردش نیست و جای آن را یورو گرفته است - مترجم) می‌خریم، به این معنی نیست که در زمستان هوس خوردن توت زمینی نموده ایم؛ کارگر اگر باشیم که به هیچوجه پس چیزی که تعیین کننده است، قیمت شی است؛ یعنی ارزش همان شی در یک مقطع مشخص زمانی در بازار. و این چیز است که بدان ارزش بازرگانی اشیا می‌گویند: ارزش مبادله. چگونه این ارزش تعیین می‌شود؟ در مقایسه با چه؟ بر اساس کدام معیار مشترک؟

چه وجه مشترکی را در همه کالاها می‌توان یافت: تشله‌ها یا زنجیر طلا، گیلان آب یا دیدن یک فلم در سینما... وجه مشترک شان اینست که همه توسط انسان تولید شده‌اند. مگر چگونه کار انسان می‌تواند معیار سنجش برای مقایسه اشیا یا خدمات مختلف باشد؟ می‌گویند این مدت زمان کار است که معیار تخمین ارزش قرار می‌گیرد. اما انسان‌ها همه عین کار را انجام نمی‌دهند. و حتی زمانی که پیشه مشترک داشته باشند، همه به عین شکل کار نمی‌کنند. آنها همه عین قوت جسمانی را ندارند، نه هم عین مهارت را؛ و نه هم عین ابزار را استفاده می‌نمایند. پس چگونه می‌توان همه این چیزها را مقایسه نمود؟ آیا معیار سنجش یک معیار فردی است یا معیار اجتماعی؟ یک معیار کانتی (مشخص) است یا یک معیار اِستری (مجرد)؟

دیگر اینکه عین کالاها در ادوار مختلف، متناسب با پیشرفت‌های تکنیکی، عین مدت زمان برای انجام کار را ایجاب نمی‌کرد. اگر معیار تخمین ارزش کالا مدت زمان لازم برای تولید آن باشد، در آنصورت قیمت کالا بایست پائین بیاید زیرا بیش از پیش به سرعت تولید می‌شود! در حالیکه آنچه را شاهد هستیم اینست که قیمت‌ها تقریباً همه وقت بالا می‌روند. آیا تفاوتی میان قیمت و ارزش اشیا موجود است؟ و آیا ارزش بلند می‌رود یا پائین می‌آید؟

پول چیست؟ چه دردی را دوا می‌کند؟

ارزش اشیا با پول بیان می‌شود. پول چیست؟ از چه چیزی نمایندگی می‌کند؟ چندین شکل پول وجود دارد. آنها کدام‌ها اند؟ همچنان موجودیت طلا در بین است. به همین گونه از پول کاغذی و مسکوکات می‌توان نام برد. مگر انواع دیگری هم وجود دارد؟ چک‌های مختلف و کارت‌های مقناطیسی (کارت‌های بانکی و اعتباری - مترجم)... اینها همه از چه نمایندگی می‌کنند؟ و در ادوار گذشته، چه چیزی حیثیت پول امروزی را داشت؟ چرا بجای آن پول مروج گردید؟

پس این پول که برای تبادل کالاهای دیگر بکار می‌رود و حاوی ارزش آنها است، ارزش خود آن چه است؟ آیا ارزش آن اختیاری و دلخواه است؟ اگر بلی، پس چرا فقط در موقع سقوط نرخ اسعار تغییر می‌کند؟ تا جانی که به طلا مربوط می‌شود، می‌دانیم که این موضوع به نادر بودن آن ارتباط دارد، همین طور نیست؟ شما در این مورد چه فکر می‌کنید؟

و در مورد پول کاغذی؟ آیا پول کاغذی حاوی ارزش وقتی است که برای ساختن کاغذ و چاپ آن سپری می‌شود؟ و یا اینکه ارزش اضافه‌تر از ارزش واقعی خود را دارد؟

همه این مباحث مسلماً تا اندازه‌ای مغلق‌اند؛ اما تشویش را به خود راه ندهید. ما مشترکاً کوشش خواهیم کرد تا مسائل را درک نمائیم. ما چندین درس برای رسیدگی به این موضوع داریم.

مشکل به خصوص در این است که در موضوعات اقتصادی انبوهی از چیزهایی که به آن "عوامل" می‌گویند دیدن می‌شود. اگر نخواهیم دچار سردرگمی شویم، بایست تمام آن عوامل را به صورت منفرد مطالعه نموده و بعد کار کرد آنها را اولاً یک به یک، و بعداً دو به دو... در صحنه عملی از نظر بگذرانیم؛ و شما خواهید دید که همه چیز به خوبی پیش خواهد رفت!

خلاصه، از یک طرف خواهیم دید که قانون ارزش تنها قیمت اشیا را نسبت به یکدیگر تعیین نمی‌نماید، بلکه همچنان روابط میان انسان‌ها را هم تنظیم می‌نماید، مانند: بحران‌ات، اسراف و ولخرجی، برخوردهای طبقاتی و غیره. از طرف دیگر، قانون ارزش امروز یک قانون جهانشمول است، ولی قانون ابدی نیست. قانون ارزش، قانون بنیادی نظام بازرگانی است: قانونی که بر همه روابط تولید در نظام سرمایه‌داری حاکم است. این قانون می‌تواند نابود شود؛ و ما برآنیم تا آن را در نظام سوسیالیستی نابود نمائیم، به شرطی که هدف رفع حواجی را جانشین هدف سود جوئی سازیم. اما نباید پیش از وقت گپ زد!

— قسمت اول —

## مبادله بازرگانی

### قانون ارزش

ما در یک جامعه بازرگانی بسر می‌بریم. عملاً رفع همه احتیاجات ما مستلزم خرید یک متاع یا یک خدمت در برابر پرداخت پول می‌باشد. سرمایه‌داران برای فروش تولید می‌نمایند. کارگران برای دریافت معاش، که آنها را قادر به خرید برای پیشبرد زندگی‌شان می‌سازد، کار می‌کنند...

مرحله سرمایه‌داری عهد فرمانروائی کالا است. اما کالا چیست؟ قیمت آن به چه اساس است؟ چرا به قیمت فعلی تمام می‌شود و نه به قیمت دیگر؟...



بورژوازی در این مورد افکار نادرست زیادی را به ذهن ما تلقین می نماید. طور مثال اینکه قیمت یک کالا به طور خودسرانه توسط فروشندگان در تناسب با قانون عرضه و تقاضا تعیین می شود؛ و یا اینکه یک کالا گران است به سببی که نایاب می باشد و یا هم به خاطر اینکه تقاضا برای آن زیاد است... و زمانی ارزان است که به وفرت یافت شود و یا هیچ کسی نخواهد آن را بخرد. یا هم اینکه: این پول است که جهان را می چرخاند و چون هستند مردمانی که پول دارند، در نتیجه تجارت هم ممکن می گردد...

ما حال می بینیم که چگونه می توانیم تبادله بازرگانی را تجزیه و تحلیل نماییم؛ می بینیم که این پدیده چسان در طول تاریخ شکل گرفت و چطور انکشاف یافت.

## ۱) کالا چیست؟

در آغاز پدید آمدن بشر بر روی زمین، انسان ها فقط همان قدر تولید می کردند که برای زنده ماندن خود ضرورت داشتند، از قبیل مواد خوراکی، البسه و غیره. انکشاف اندک تکنیک ها (فنون - مترجم)، به اجداد ما، و یا اجتماعات افراد که باهم می زیستند همان قدر اجازه می داد که آنچه را برای بقای شان ضرور بود، تولید نمایند و نه اضافه از آن. اشیای ساخته شده (سامان آلات، البسه، مواد خوراکه، اسلحه... )، صرفاً برای رفع حوایج همان هائی بکار می رفت که آن را تولید می کردند. تنها چیز مورد علاقه مؤلدین، همانا ارزش مصرف اشیائی بود که تولید می کردند.

## ارزش مصرف یک شی یعنی چه؟

پاسخ به سؤال " این شی به چه درد می خورد؟"، خود تعریف ارزش مصرف آن است. طور مثال ارزش مصرف لباس این است که انسان را از شرسوزش سرما در امان نگه می دارد. ارزش مصرف گندم این است که جهت تغذیه بکار می رود. ارزش مصرف اسلحه این است که با آن حیوانات را می توان شکار کرد و یا به وسیله آن می توان از خود دفاع نمود.

در اساس، این اشیا کالا نبودند. مؤلد آن را برای استفاده شخصی خود و یا خانواده و قبیله خود نگه می داشت. در داخل همان جمع تقسیم کار (طبیعی) می توانست صورت گیرد، یعنی "تبادلات"، مثلاً: میان مردان و زنان؛ آن یکی شکار می نمود و این یکی میوه می چید... اما همه حاصل تولید همگان را به مصرف می رسانیدند. تقسیم وظایف در میان جمع به شکل اشتراکی، در تناسب با رفع احتیاجات، دقیق ساخته شده بود. این چیز است که به آن " کمونیسم بدوی " اطلاق می شود؛ به دلیل اینکه هیچ کسی حق مالکیت نداشت؛ نه هم بر وسایل تولید یعنی بر ابزار معدود، و خصوصاً بر زمین؛ و نه هم بر محصول زمین.

بعداً فنون تولید انکشاف یافت، یعنی ابزار بهتر، شناخت بهتر از طبیعت و غیره. قبایل شروع نمودند به اینکه بیشتر از آنچه برای مصرف خود ضرورت داشتند، تولید نمایند. به این ترتیب به تولید مازاد مبادرت ورزیدند.

از جانب دیگر، بعضی از اجتماعات طور مثال لباس تولید می نمودند اما آهن برای ساختن ابزار و آلات در دسترس نداشتند. بعضی های دیگر، سامان آلات تولید می نمودند ولی با صنعت نساجی آشنا نبودند. به این ترتیب ما شاهد شکل گیری تخصصی شدن و تقسیم کار (اجتماعی) هستیم.

پس به این ترتیب تبادلات میان قبایل آغاز گردید. اما در این مرحله هنوز تبادله جنس با جنس بود: "من به تو یک دست لباس می دهم، تو به من در مقابل آن یک ابزار بده." درست به عین شکلی که امروز کودکان بازیچه های خود را تبادله می نمایند. مگر چرا تبادله جنس با جنس؟ به دلیلی که تبادلات متذکره خیلی اندک بودند. تولید کماکان و عمدتاً به هدف رفع احتیاجات و مصرف شخصی بود. فقط تبادله آن تعدادی از اشیا صورت می گرفت که بیشتر از اندازه رفع ضرورت فوری تولید شده بودند. تبادله جنس با جنس چیزی به جز شکل جنینی مبادله بازرگانی نیست؛ زیرا صرفاً آنچه که در تناسب با ضرورت مؤلدین مازاد پنداشته می شود، تبادله می گردد.

## ظهور کالا

مبادله بازرگانی فقط آن زمانی مسلط شد که عملیه تولید دیگر نه برای رفع نیاز مؤلد بلکه به هدف فروش در بازار، برای رفع احتیاجات دیگر مصرف کنندگان سمت داده شد.

شی تولید شده در نتیجه به کالا مبدل گردید، یعنی:

- احتیاجات یک مصرف کننده را مرفوع می سازد، پس ارزش مصرفی دارد.
- فردی آن را تولید نموده ولی نه برای مصرف شخصی اش بلکه برای مبادله در مقابل یک شی دیگر. پس شی تولید شده ارزش مبادله دارد.

تعداد کثیری از اشیا که به واسطه کار انسان ساخته نشده اند، ارزش مصرفی دارند: آب، هوا، زمین، ریشه ها و میوه های وحشی... اما هر شیی که ارزش مصرف دارد، حتماً کالا نیست. برای اینکه یک شی کالا تلقی شود، باید هم ارزش مصرفی داشته و هم محصول کار انسان باشد.

در ظاهر، کالا با شی تولید شده برای استفاده شخصی کدام فرقی ندارد یعنی به مانند آن، ارزش مصرفی دارد که بسته به کیفیت فزینی آن است. مثلاً کیفیت فزینی یک چوکی این است که می توان بر آن نشست. اما رویهمرفته، کالا چیزی بمراتب مغلق تر از آن است...

## در ورای کالا رابطه اجتماعی پنهان است:

چوکی از زمانیکه به کالا تبدیل می شود، دیگر تنها برای نشستن بالای آن نیست. یک جامعه بازرگانی جامعه ای است که تقسیم اجتماعی کار،

تخصصی ساختن تولید... و نتیجتاً تخصصی ساختن افراد را انکشاف داده است. این چنین یک جامعه بر مالکیت خصوصی وسایل کار و محصولات کار استوار است. پس چوکی نامبرده ضمناً برای "نشاندن" تمام روابط اجتماعی (در یک کلمه: مناسبات طبقاتی) و تولید دوباره آن ها بکار می رود. شاید بگوئید که چوکی بیچاره توان برداشت اینهمه را نخواهد داشت!

چیزی را که می خواهیم واضح بسازیم اینست که: در پشت شی قابل مبادله که همان کالا است، یک رابطه اجتماعی نهفته می باشد. اساساً هدف از یک شی یا از یک خدمت، رفع احتیاج می باشد. این فقط زمانی به "کالا" مبدل می شود که به حامل مناسبات اجتماعی یعنی: مناسبات مالکیت، تقسیم اجتماعی کار و غیره... مبدل می گردد. اینکه چرا ما با شکل کالائی شی سر و کار داریم، به سببی است که بجای مؤلدینی که در تساوی و همکاری با هم، آگاهانه و به شکل طراحی شده، برای رفع احتیاجات اجتماعات بشری تولید نمایند، ما مؤلدین منفردی را سراغ داریم که در عین حال مالک اند؛ یا مالک وسایل تولید اند (بورژواها) یا تنها مالک نیروی کارشان (پرولتاریا) که در تقابل باهم قرار دارند.

به هر اندازه که تولید بیشتر شده و به تنوع آن افزوده می شود، به همان پیمانانه تقسیم کار به فعالیت های بیشتر تولیدی انکشاف یافته... و همزمان با آن مبادله اهمیت بیشتر کسب می نماید. مؤلد تخصصی شده در تولید یکی از کالاها (مثلاً آن یکی که ده ساعت در روز را در تولید کفش سپری می نماید)، وقت آن را ندارد که اشیای دیگر مورد احتیاج: خوراک، پوشاک، رهایش خود و غیره را تولید نماید. پس وی تولید خود (کفش ها) را با تولیدات دیگر مبادله می نماید.

رشد نیروهای مؤلده باعث تقسیم کار شد که به نوبه خود توسعه تبادل را ایجاب نمود؛ و همه در نتیجه موجب تکامل نیروهای مؤلده شدند...

## ۲) ارزش کالا یعنی چه؟

مؤلد کالا در فکر ذخیره آن نیست. وی به دنبال مبادله آن است، زیرا ارزش مصرفی کالائی را که تولید می نماید، مورد علاقه اش نیست. آنچه مورد علاقه اش است، ارزش مبادله شی است که وی در تبادل با چیزی که خود تولید نموده، بدست می آورد. هرگاه مؤلد مورد نظر ما یک سرمایه دار باشد، چیزی که او در فروش به آن علاقه می گیرد، ارزش مصرفی شی نه، بلکه سودی است که فروش آن به جیب وی می ریزد. به بیان ساده تر و بدون آنکه درس های آینده را پیش از وقت آغاز نمائیم، عجلاناً قسمی وانمود می نمائیم که همه مؤلدین فقط پیشه وران اند، یعنی افراد عادی.

## کار معیار ارزش است

به گونه مثال: پیشه وری که یک جوهره کفش تولید می نماید، خود از قبل کفش ها یا پاپوش هائی برای خود دارد. چیزی که مورد علاقه اش است، اینست که می تواند کفش های تولیدی خود را با یک بوجی کچالو که برای خوردن ضرورت دارد، تبادل نماید. در این تبادل کفش در مقابل کچالو، ما دو ارزش مصرفی مختلف داریم که از نقطه نظر کیفیت فزینی نمی توانند قابل مقایسه باشند. اما با آنهم، باید تبادل گردند. راه حل چیست؟ چسان می توانیم ادعا کنیم که یک جوهره کفش مساوی به یک بوجی کچالو است اما دو بوجی کچالو بیشتر از یک جوهره بوت ارزش دارند؟

برای آنکه دوشی بتوانند مبادله شوند و یا در تناسبات معین قابل مبادله باشند؛ برای آنکه گفته بتوانیم که آیا یک بوجی کچالو عین ارزش یک جوهره بوت را دارد یا نه، بایست که اشیای مذکور وجه مشترکی باهم داشته باشند؛ و آن وجه مشترک برای مقایسه آن دو شی قابل اندازه گیری باشد. مسلم است که دو امتعه منکره از نظر فزینی از هر نگاه باهم متفاوت اند. یگانه چیزی که آنها مشترک دارند و مقایسه شان را ممکن می سازد، این است که هر دو حاصل تولید کار انسان اند. مارکس می گوید: "کار جوهر ارزش است".

پایان قسمت اول از درس چهارم

\* \* \*

## "کار جوهر ارزش است"

**"در پشت شی قابل مبادله که همان کالا است، یک رابطه اجتماعی نهفته می باشد.**

**اساساً هدف از یک شی یا از یک خدمت، رفع احتیاج می باشد.**

**این فقط زمانی به "کالا" مبدل می شود که به حامل مناسبات اجتماعی یعنی:**

**مناسبات مالکیت، تقسیم اجتماعی کار و غیره مبدل می گردد.**

**در ورای کالا رابطه اجتماعی پنهان است.**

**کار معیار ارزش است."**

## ایکور \_ ICOR

کمیته ارتباط بین المللی (آی. سی. سی)

۲۹ اکتوبر ۲۰۱۲

## متحدالمال شماره ۲۴

## قطعنامه

موجی از اعتصابات مستقل در افریقای جنوبی محراق فعلی

مبارزه طبقاتی به سویه جهانی می باشد!

۱. از ماه اگست ۲۰۱۲ به اینسو موجی از اعتصابات توده نی غیر وابسته بخشی از پرولتاریای صنعتی بین المللی، با خواست های اقتصادی و سیاسی، در افریقای جنوبی در جریان است؛ که بالقوه حامل ظرفیت دورانساز اجتماعی می باشد. در آغاز ماه اکتوبر، حداقل هشتاد هزار تا صد هزار کارگر در اعتصابات شامل بودند. هسته آن را کارگران معادن تشکیل می دهند. کمپنی برتانوی - انحصارات معدنی لان من - با تکیه بر حکومت افریقای جنوبی از حزب ای. ان. سی، همراه با رهبری ریفورمیست دست راستی سندیکای ان. یو. ام، مذبحانه تلاش ورزیده اند تا اعتصاب کارگران معدن «لان من پلوتونیم» امریکانا را که به شکل مستقل و غیر وابسته سازماندهی شده بود، با تفرقه افگنی بهم زده و آن ها را به ترک مبارزه ترغیب نمایند. مقامات معدن همچنان در کوشش شان برای سرکوب اعتصاب ناکام شدند.

قتل عامی که توسط پلیس بتاريخ ۱۶ اگست صورت گرفت و ۳۲ تن را از نعمت حیات ساقط نمود، طوفانی از خشم و همبستگی را در افریقای جنوبی و در سراسر جهان برانگیخت. معدنچیان همراه با همسران و خانواده های شان، با قبول مرگ، برضد دستگاه دولتی به جنگ برخاستند.

آنهاهی که در رأس قدرت هستند، تلاش ورزیدند تا با "راه ماندن" از طریق اندک اضافه نمودن معاشات، بر مبارزات کارگران فائق آیند، ولی بجائی نرسید. مبارزه با خواست رهائی فوری رهبران دستگیر شده اعتصابات و علیه ترور دولتی، که تعداد بیشتر کارگران مبارز و اعضای سندیکاها قربانی آن شدند (تا ۸ اکتوبر ۴۸ نفر کشته شدند)، ادامه یافت. جرعه مبارزات از معادن طلا، آهن و ذغالسنگ برخاسته و آتش آن به مراکز دیگر تولید بین المللی سرایت نمود، به خصوص به ساحات تولید وسایط نقلیه و حمل و نقل. در افریقای جنوبی، فروکش اقتصادی در چوکات بحران اقتصادی و مالی جهانی که از سال ۲۰۰۸ به اینسو حکمفرماست، تضادهای طبقاتی را تشدید نموده است. مبارزات پرولتاریای صنعتی افریقای جنوبی بدترین فشار را بر کمپنی های انحصارات بین المللی و حکومت آن کشور اعمال می نماید.

۲. مبارزات فعلی به رهبری پرولتاریای صنعتی، افریقای جنوبی را تا بحران نظام سیاسی خواهد کشاند که تأثیرات بزرگی در سطح بین المللی خواهد داشت. بعد از سرنگونی رژیم اپارتاید، ای. ان. سی. قدرت را بدست گرفت. نتیجه آن شد که حکومت افریقای جنوبی رفته رفته علناً در خدمت سرمایه مالی جهانی قرار گرفت. استثمار کپتالیستی و سرکوب از افریقای جنوبی محو نشد؛ در عوض، افریقای جنوبی سابق که در استثمار و سرکوب نواستعماری دست و پا می زد، به محراق سرمایه گذاری برای بخش اعظم تولید کپتالیستی معاصر مبدل گردید، و حتی خود، ساختارهای امپریالیستی را انکشاف داده است. نتیجه این سیاست، شکل گرفتن سنگر پرولتاریای صنعتی بین المللی در افریقا می باشد. به سبب احترامی که ای. ان. سی. در مبارزه خود علیه نظام اپارتاید بدست آورده بود، حکومت افریقای جنوبی سال ها را به آرامی سپری نمود؛ اما کاسه صبر و بردباری کارگران و توده های مردم لبریز شده است. فساد اداری و ثروت اندوزی شرم آور توسط تعداد زیادی از رهبران ای. ان. سی. و چتر سندیکائی آن - کوزاتو - که اتحادیه معدنچیان "نوم" عنوان می باشد، بیش از پیش افشاح آمیز شده است. در نتیجه، سیاست های ریفورمیست سازش طبقاتی انحصارات بین المللی، حکومت و رهبران ریفورمیست سندیکاها شدیداً تکان خورده اند. سرشت اس. ای. سی. پی. ریویزیونیست هم که در حکومت سهیم بوده و علناً ترور دولتی را توجیه و پشتیبانی نمود، از پرده بیرون افتاد.

۳. افریقای جنوبی به نقطه التقای مبارزه طبقاتی جهانی مبدل گشته است. به تعقیب تظاهرات وسیع و اعتصابات سرتاسری در اروپای جنوبی در ۲۰۱۰، در ماه جنوری ۲۰۱۱، جنبش اغتشاشی دموکراتیک ماورای سرحد برای آزادی و دموکراسی در شمال افریقا و کشورهای غربی آغاز گردید. امروز پرولتاریای صنعتی بین المللی بیش از پیش عنان مبارزات طبقه کارگر و توده های وسیع را بدست می گیرد. اعتصابات کارگران فولاد در یونان ماهها دوام کرد و سرمشتقی از استقامت و پافشاری شد. مبرهن است که مبارزات کمترمی توانند به پیروزی برسند در صورتی که مساعی صرفاً به یک کشور یا به یک نیروی کار خلاصه شود. در هسپانیه، اعتصاب کارگران معدن حیثیت کته لیزور

(زمینه ساز) برای اعتراضات توده ئی علیه اتحادیه اروپا را به خود گرفت. مبارزه نامبرده از زمان مداخله حکومت اتحادیه اروپا و رهبران دست راستی سندیکاها برای جلوگیری از توسعه مبارزات کارگران به همه اروپا، عجلتاً پایان داده شده است. پرولتاریای صنعتی بین المللی همچنان در مبارزات راه افتاده در کارخانه "مروتی - سوزوکی" در هند، در مبارزات کارگران نساجی در بنگله دیش، در معادن کولامبیا، در کارخانه "فاکس کان" در چین و در دیگر جاها، به پا خاسته است.

۴. تکامل اوضاع در حال حاضر در افریقای جنوبی نشان می دهد که چگونه مبارزه طبقاتی، زیر تأثیر بحران دوامدار اقتصادی و مالی جهان، در حال اوج گرفتن است. بزرگ ترین مانع برای انکشاف دادن مبارزه طبقاتی به سطح بالاتر و به بلوغ رساندن یک بحران انقلاب جهانی اینست که ساختمان احزاب و سازمان های انقلابی و مارکسیست - لنینیست و ریشه دواندن آنها در بین توده ها، با تحریکات و مصاف دادن ها در ممالک منفرد، همگام نیست. همچنان همکاری های ماورای سرحد و روند انقلابی سازی آن کشورها، هنوز در ابتدای خود است. عاجل ترین وظیفه انقلابیون در جهان اینست که بصورت پیگیر، اعمار حزب انقلابی کارگری را به عنوان نیروی رهبری کننده انقلاب جهانی استحکام بخشند؛ و در نتیجه به تقویت و استحکام همدگر بپردازند. در این رابطه، "آیکور"، به حیث یک سازمان همکاری عملی در اعمار حزب و مبارزه طبقاتی، اهمیت برجسته ئی دارد.

۵. "آیکور" هر آنچه را ممکن باشد، در پشتیبانی از سی. پی. اس. ای. (ام. ال. حزب کمونیست افریقای جنوبی) مارکسیست - لنینیست - مترجم، جهت ریشه گرفتن این دورنمای انقلابی و بسیج آگاه ترین کارگران مبارزه طبقاتی، به عهده می گیرد.

۶. در سطح بین المللی، "آیکور" شجاعت بی نظیر کارگران مرد وزن افریقای جنوبی و خانواده های شان را تبلیغ نموده و همبستگی عملی و مبارزه مشترک ماورای سرحد را سازماندهی خواهد نمود. برای این کار، ۲۲ میلیون کارگر معدن در سرتاسر جهان، نقش و مسؤولیت خاص دارند. به این دلیل است که تدارک و برپائی اولین کنفرانس کارگران معدن در ماه مارچ ۲۰۱۳ در پیرو، از جانب احزاب و سازمان های عضو "آیکور" تا حد نهائی توانمندی شان، پشتیبانی می شود.

ما به کارگران مرد وزن و خانواده های شان در افریقای جنوبی اعلام می داریم:

مبارزه شما مبارزه ماست!  
 زنده باد همبستگی بین المللی!  
 کارگران سراسر جهان، متحد شوید!  
 کارگران همه کشورها و خلقهای ستم دیده، متحد شوید!

\*\*\*\*\*

## پیام تسلیت و همبستگی به

## حزب کمونیست بنگله دیش

### موضوع: همبستگی با قربانیان آتش سوزی کارخانه لباس دوزی در بنگله دیش

رفقای عزیز!

واقعه غم انگیز ۲۴ نوامبر در کارخانه ترزین فشن لمتند، در داکه پایتخت بنگله دیش، که در آن حدود ۱۲۰ تن از کارگران حیات خود را از دست دادند، باعث تأثر بیحد و نفرت و انزجار ما شد. خشم ما بیشتر به این دلیل است که کارگران مذکور برای مارک های مشهور لباس در دنیا (وال مارت، دزنی، اچ ایند ام، مارکس آند سپینسر، کرفور و غیره) کار می کردند؛ و اینکه در شب و روز جشن سالانه، به خصوص در غرب، در حالیکه ثمره کار و زحمات قربانیان به قیمت خیلی ارزان در دسترس همه قرار دارد، خود آن قربانیان به زودی به فراموشی سپرده شده و خانواده ها و عزیزان عزادار شان به فقر بیشتر و هراس و دلهره کشانده شده اند.

ما حرص کپتالیستی مالکان کارخانه در استثمار مفرط کارگران و غفلت غیر انسانی شان را به خاطر فقدان تدابیر ایمنی کارگران که به تراژیدی فوق الذکر انجامید، قاطعانه محکوم می نمایم. در عین حال، ما تسلیت عمیق قلبی و همبستگی خود را با کارگرانی که از آن فاجعه جان به سلامت برده اند و به خانواده های قربانیان ابراز می داریم. امید خشم و عصیان بحق شان به یک موضعگیری آگاهانه در برابر مظالم کپتالیستی بیانجامد.

با دروهای انقلابی!

مسؤول دفتر روابط بین المللی سازمان مارکسیست - لنینیست افغانستان (MLOA)

**Sent Message:****Condolence and Solidarity Message****To the Communist Party of Bangladesh****Re: Solidarity with victims of garment factory fire in Bangladesh**

Dear Comrades,

The tragic event of November 24<sup>th</sup> in which around 120 workers died in a fire at Tarzeen Fashions Ltd. in Dhaka, the capital of Bangladesh, has inflicted sorrow and indignation on us. We are scandalized all the more so since the victims worked for famous labels of garments (Wal Mart, Disney, H&M, Marks & Spenser, Carrefour,...) in the world; and at this fescal period of the year, particularly in the West, while victims' fruit of work is affordable for all at very cheap prices, the victims themselves are already forgotten and their mourning families and beloved ones are pushed into further poverty and distress.

We firmly condemn capitalist factoryowners' greed in over-exploiting the Bangladeshi workers and the employers' inhumane neglect of security measures which led to the above mentioned tragedy. At the same time, we express our hearty condolences and solidarity to the survivors and victims' families. May their just anger and revolt end in their conscious stand against capitalist tyranny.

With revolutionary greetings,

Head of the International Affairs Department of **M.L.O.A.**

Gaining the maximum profit is the main objective of the owners of the financial capital in today's world. Any crime or wrong doing that help them reach this goal, is justified from their perspective and they know no morale!